

دولت احمدی نژاد، استیصال و انتظار

دولت احمدی نژاد هم اکنون در یکی از ضعیف ترین مقاطع دوران حیات خود به سر می برد. تضادها و اختلافات میان باندهای هیأت حاکمه، که هر بار در شکلی بروز می کنند، پیوسته شدت یافته و در جریان تشدید مداوم این تضادها و نحوه برخورد به اختلافات، دولت احمدی نژاد نیز، از درون، ضعیف تر شده است. بسیاری از باندها و محافل حکومتی و غیرحکومتی که در زمره حامیان فعال احمدی نژاد بودند، به تدریج از حمایت های خود کاسته اند و تلاش ها و تذکرات پی در پی خامنه ای برای خاموش ساختن آتش اختلاف ها و کاهش کشمکش ها، راه به جایی نبرده است. دولت احمدی نژاد، به رغم آن که هنوز مورد حمایت خامنه ای است، اما اقتدار اولیه خود را از دست داده است. تجلی این روند را، در رویدادهای متعددی که هر روز به شکلی اتفاق می افتند، می توان مشاهده کرد.

هنوز سر و صدای جعل مدارک تحصیلی و رسوائی بزرگ وزیر کشور احمدی نژاد، پایان نیافته بود که رسوائی بزرگ تر رشوه ۵ میلیون تومانی مدیر کل دفتر دولت در مجلس، به نمایندگانی که پای استضیاح وزیر کشور امضا گذاشته بودند، همه جا را پُر کرد. این کلاه برداری سیاسی که کتک کاری و درگیری فیزیکی میان نمایندگان مجلس و دولت را نیز در پی داشت، پروسه استضیاح وزیر کشور را تسریع کرد. مجلس، البته تلاش زیادی به کار بست که موضوع را به نحوی میان خود و دولت حل و فصل کند و کار، به استیضاح کشیده نشود. نمایندگان مجلس، به دنبال راه های "کم هزینه" بودند و به این راضی بودند که وزیر کشور خودش استعفا دهد و با رئیس جمهور، وی را عزل کند و در همین رابطه ملاقات هایی نیز میان برخی از نمایندگان مجلس و احمدی نژاد صورت گرفت. نمایندگان مجلس در آغاز حتما موافق این هم نبودند که جعلی بودن مدارک گردان، به صورت علنی مطرح شود و نمی خواستند که این مسائل به گوش مردم برسد. اما وقتی که موضوع به بیرون درز کرد و گند قضیه درآمد، مجلس هم

در صفحه ۲

جنگ قدرت در "کنگره ملی آفریقا"

در صفحه ۴

آموزش های مارکس، تنها کلید درک اوضاع کنونی برای نجات از جهنم سرمایه داری

همزمان با فروپاشی کشورهای بلوک شرق، مدافعین نظم سرمایه ادعا کردند که مارکس برای "همیشه" به دست فراموشی سپرده خواهد شد. آنها در میان تبلیغات پر سر و صدا "پایان تاریخ"، "شکست قطعی کمونیسم و مارکسیسم" و "حکومت جاودانی سرمایه" را اعلام نمودند. اکنون، پس از دو دهه از آن زمان، بحرانی عمیق سرپای نظام سرمایه داری را فرا گرفته و وحشت ناشی از فروپاشی کل نظام گنبدیده مبتنی بر کار مزدوری، دوباره به جان سرمایه داران مستولی شده است. همه در پی یافتن پاسخی برای توضیح وضع موجود هستند. شرایطی است که نام مارکس، دوباره برسرزبانها افتاده است. سرمایه داران شاهد روی آوری به ویژه جوانان به آراء و افکار انقلابی مارکس و شکست تمام ادعاها و تبلیغات دروغ خود هستند.

به گزارش مطبوعات جهان، فروش اثر جاودانی مارکس، "سرمایه"، به ویژه در آلمان، از سال های ۱۹۹۰ میلادی تا کنون به میزان ۱۰۰

در صفحه ۳

اعتراض و مخالفت مردم عراق با موافقت نامه اسارت بار یک شکست دیگر برای بوش

با گذشت نزدیک به ۶ سال از اشغال نظامی عراق توسط نیروهای نظامی امپریالیزم امریکا که به کشتار صدها هزار تن از مردم عراق، آوارگی میلیون ها انسان، گسترش بی سابقه فقر، بیکاری، گرسنگی و محرومیت اکثریت عظیم مردم از ابتدائی ترین امکانات بهداشتی، درمانی و در یک کلام ویرانی این کشور انجامیده است و در حالی که هنوز، همه روزه گروه گروه مردم جانیشان را در درگیری های نظامی و بمب گذاری ها از دست می دهند، رئیس جمهور جنایت پیشه آمریکا، جرج بوش، تلاش نمود، تا پیش از پایان دوره ریاست جمهوری اش، قرارداد اسارت مادام العمر مردم عراق را به امضای رژیم دست نشانده و تحت الحمایه آمریکا، در عراق برساند.

موافقت نامه ای که با نظر مشترک دولت آمریکا و حکومت عراق مشتمل بر سه محور اقتصادی، سیاسی و امنیتی تهیه شده بود، قرار بود بدون آن که بخش امنیتی آن علنی گردد، تا پیش از

در صفحه ۵

جهان سرمایه و ثروت به لرزه درآمده است (۳)

در صفحه ۱۰

عدم امنیت و بی حقوقی مطلق زنان در جمهوری اسلامی

روز پنجشنبه نهم آبان ۱۳۸۷، فرهاد بشیری نماینده پاکدشت، در یک تذکر آیین نامه ای، از ربوده شدن ۳۰ زن در جنوب تهران و به قتل رسیدن ۱۴ زن دیگر در استان خوزستان خبر داد. او با نقل این خبر که در برخی از جراید کشور درج شده بود، از هیئت رئیسه مجلس خواست، تا در یک جلسه غیر علنی و با حضور مسئولین مربوطه، مسائل امنیتی جامعه مورد بررسی قرار گیرد. نماینده پاکدشت در ادامه تصریح کرد که: این مسئله بسیار قابل اهمیت است و لازم است مجلس در این ارتباط، پیگیری های لازم را انجام دهد.

این اولین بار نیست که زنان در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اینگونه به قتل می رسند، یا ربوده و مورد تجاوز قرار می گیرند. و طبیعتا آخرین بار هم نخواهد بود. اما آنچه در این میان قابل توجه است، فریبکاری مضمّن کننده ی این به اصطلاح نمایندگان مجلس است.

اگر در روزها و ماه های شروع حاکمیت جمهوری اسلامی، نمایندگان و کارگزاران رژیم، از عدم امنیت زنان در جامعه صحبت می کردند و خواهان پیگیری این مسئله می شدند، ممکن بود کسی این

در صفحه ۶

دولت احمدی نژاد، استیصال و انتظار

وعده‌های دولت و نادیده گرفتن قوانین مصوب مجلس، انتقاد کرده‌اند.

درست در بحبوحه کشمکش میان مجلس و دولت و بر متن این منازعات است که رفسنجانی که بنظر می‌رسد ورزش باد پیروزی دموکرات‌ها در آمریکا، به او نیرو بخشیده است، بار دیگر دولت احمدی نژاد را مورد حمله قرار می‌دهد. رفسنجانی در یک گفتگوی مکتوب با پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار خامنه‌ای، که متن آن روز ۱۷ آبان در سایت خبرگزاری فارس انتشار یافت، برنامه‌های دولت احمدی نژاد در طول سه سال گذشته را در تمامی عرصه‌ها، اعم از عرصه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی زیر سؤال برد و بطور مشخص از نحوه هزینه کردن درآمد نفت و گاز، نحوه خصوصی سازی‌ها، لویجی که دولت برای تصویب به مجلس می‌دهد، سیاست خارجی و امثال آن را مورد انتقاد قرار داد. رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت، در توضیح جایگاه و نقش نظارتی این مجمع بر اجرای "سند چشم انداز ۲۰ ساله"، چنین نقل می‌کند که در ابتدای روی کار آمدن دولت احمدی نژاد، خامنه‌ای به شخص وی گفته است که "با توجه به این که دولت جدید است و شعارهایی داده و در جریان بحث‌های چشم‌انداز نبوده، فعلاً نظارت را جدی نگیرید" بعد هم اضافه می‌کند که "در واقع وظیفه‌ای را که به مجمع تفویض کرده بودند، به نوعی بعداً پس گرفتند" و در آخر هم می‌گوید "اگر ایشان بخواهند، مجمع می‌تواند نظارت را بطور جدی شروع کند". بدین وسیله، رفسنجانی نیز با سخنان خود که مضمونی جز تحقیر، شکست و ناتوانی دولت احمدی نژاد ندارد، نه فقط تلویحاً وضعیت وخامت‌بار اقتصادی و اوضاع نابسامان و بهم‌ریخته موجود را به تصویر می‌کشد، بلکه با زبان خاص، ضرورت تغییر وضعیت را، پیش از آنکه دیر شود و توده‌های کارگر و زحمتکش بپایخیزند و تغییر و تحول بنیادی را سبب گردند، به خامنه‌ای گوشزد می‌کند.

این رویدادها تماماً حاکی از تشدید تضادها و اختلافات میان باندها و جناح‌های حکومتی‌ست. برآیند این تضادها و اختلاف‌ها، تا این لحظه، تضعیف دولت احمدی نژاد و بهم ریختگی بیش از پیش اوضاع اقتصادی بوده است. دولت احمدی نژاد اندک اندک، به وضعیت فلج و درماندگی و بلا تکلیفی نزدیک می‌شود. بر چهره دولت احمدی نژاد، هم اکنون گرد استیصال و انتظار نشست است. اوضاع اما نمی‌تواند برای مدت طولانی، این گونه ادامه یابد و باید تغییر کند.

ماهیت یکسان و فریبکارانه همی این مرتجعین پی برده‌اند و می‌دانند که آن‌ها همه، سر و ته یک کرباسند. آن که توسط رئیس جمهور به عنوان وزیر معرفی می‌شود و آتی که بعنوان نماینده، وزیر را تأیید یا استیضاح می‌کند، همه، سر در یک آخور دارند. استیضاح وزیر کشور حتا به عنوان یک فرد فاسد و متقلب، به معنای تفاوت ماهوی میان استیضاح کننده و استیضاح شونده نیست. یکی از نمایندگان موافق استیضاح در این مورد می‌گوید "اگر برخی از ما در شرایط آقای گردان قرار می‌گرفتیم، همین کار ایشان را می‌کردیم تا پست وزارت را از دست ندهیم!"

احمدی نژاد، دو روز قبل از استیضاح وزیر کشور گفته بود: عده‌ای مترصدند برای دولت مسأله ایجاد کنند و قصد دارند دولت را از اکثریت بیاندازند و کلیت آن را با مشکل روبرو سازند. برخی دیگر از حامیان وزیر کشور نیز در آغاز، رشوه ۵ میلیون تومانی را تهمت و افترا، و استیضاح را، فضا سازی علیه دولت می‌خواندند. با این وجود آنان مجبور شدند دست از این ادعاها بشویند و به برکناری وزیر کشور گردن نهند. دولتی که در هر گام، مورد حمایت و پشتیبانی رهبر حکومت اسلامی بوده است، مجبور شد بر خلاف خواست و اراده خود عقب نشینی کند و رهبر حکومت اسلامی نیز در این مورد چیزی نداشت بگوید جز اینکه همه باید مراقب اظهار نظرهای خود باشند و به کسانی که علیه دولت اظهار نظر می‌کنند، هشدار دهد که "خداوند به آسانی از آنها نمی‌گذرد!"

در جدال میان مجلس و دولت، استیضاح وزیر کشور و برکناری وی، یگانه رویدادی نیست که بر تضعیف اتوریته دولت احمدی نژاد صحنه می‌نهد. هم اکنون موضوع استیضاح وزیر کشاورزی نیز در مجلس مطرح شده است، که اگر چنین شود، کلیت دولت احمدی نژاد با مشکل روبرو می‌گردد. مهم‌تر از این‌ها، "طرح تحول اقتصادی" دولت که حدود چهارماه پیش برای تصویب به مجلس ارائه شد، همچنان بلا تکلیف و مَعْطل مانده است. از سوی دیگر برداشت از محل ذخیره ارزی و نحوه هزینه کردن آن نیز همچنان مورد مناقشه مجلس و دولت است. همین چند روز پیش کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، لایحه برداشت ۱۵ هزار میلیارد تومانی از حساب ذخیره ارزی برای پرداخت بدهی دولت، به بانک‌ها را، به دلیل مغایرت آن با قانون برنامه چهارم توسعه، و این استدلال که نحوه هزینه کردن از حساب ارزی تا کنون مغایر مقررات حساب ذخیره ارزی بوده است، رد کرد و آن را از دستور کار خود خارج ساخت.

اضافه بر این، مجلس طرحی برای تحقیق و تفحص از سفرهای استانی رئیس جمهور تهیه کرده است که در آن، منبع تأمین هزینه سفرهای استانی، مورد سؤال قرار گرفته است. هزینه هر سفر استانی احمدی نژاد، ۵۰۰ میلیون تومان اعلام شده است. نمایندگان مجلس، ضمن اشاره به هزینه‌های هنگفت این سفرها، از عملی نشدن

در برابر عمل انجام شده قرار گرفت. یکی از نمایندگان مجلس در این مورد می‌گوید "خیلی از ما نمایندگان، از ابتدا مخالف مطرح شدن بحث مدارک ایشان بودیم (اما) این مسأله وقتی به اطلاع مردم رسید، دیگر نمی‌شد سکوت کنیم!" این نقل قول، بیانگر این واقعیت است که اختلاف و کشمکش بر سر وزیر کشور و موضوعات مطرح شده در رابطه با وی، از حد و حدودی که بتوان آن را کنترل نمود و یا در خفا به آن فیصله داد، خارج شده بود. وزیر کشور، در استانه استیضاح خویش، البته به تلاش مآبوسانه و مُحیلانه دیگری هم دست زد و آن هم این بود که با صدور یک بخشنامه، انتخاب فرمانداران را که از اختیارات استانداران است، به مجلس واگذار نمود. مطابق مقررات جاری، وزارت کشور رأساً استانداران را انتخاب می‌کند و استانداران نیز فرمانداران هر شهر را تعیین می‌کنند. بخشنامه در این زمینه تصریح می‌کرد که از میان سه گزینه‌ای که توسط نمایندگان مجلس پیشنهاد می‌گردند، استاندار، یک نفر را به عنوان فرماندار انتخاب می‌کند. به عبارت دیگر مطابق این بخشنامه، انتخاب فرمانداران، به نمایندگان مجلس محول می‌شد. با این وجود و به رغم این "هدیه" نسبتاً چشمگیر به عموم مجلسیان، این ترفند دولت نیز کارساز نیافتاد. نه اینکه نمایندگان مجلس اهل رشوه و امتیاز نبودند، که اساس کشمکش و اختلاف بر سر همین منافع و امتیازات است، بلکه بدان سبب که تقلبات، کلاه برداری‌ها و آبرو ریزی وزیر کشور و حامیان وی، در مقیاس تمام جامعه مطرح شده و کنترل مسأله نیز از دست مجلس خارج گشته بود.

به هر رو، با وجود آنکه نمایندگان مجلس نیز در آغاز، خواستار استیضاح وزیر کشور نبودند و احمدی نژاد نیز مخالفت خود را با این مسأله اعلام نمود و گفت که در جلسه استیضاح وزیر کشور، حضور نخواهد یافت، اما راه‌های "کم هزینه‌تر" برخورد با مسأله، برای پوشاندن فضاحت و رسوائی، و خواباندن قضایا میسر نشد. جلسه استیضاح گردان در ۱۴ آبان برگزار گردید و نام برده از وزارت کشور برکنار شد. نیازی به توضیح این مسأله نیست که قضیه نقلی بودن مدارک تحصیلی گردان، از قبل معلوم بود. هم رئیس جمهور که وی را در ۱۵ مرداد به مجلس معرفی کرد و هم نمایندگان مجلس که به او رأی اعتماد دادند از همان ابتدا از این موضوع با خبر بودند. چیزی که هست، اختلافات مجلس و دولت در آن مقطع هنوز تا بدین حد شدت نیافته و افتضاحات وزیر کشور نیز تا بدین اندازه حد و علنی نشده بود. نمایندگان مجلس می‌خواستند اقدام خود را، به عنوان اقدامی در برابر "اهانت" به کسانی که مردم آن‌ها را انتخاب کرده اند جایزند! اما توده‌های زحمتکش مردم ایران سال‌هاست که ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی مجلس و نمایندگان آن رامی‌شناسند و با اقداماتی از این دست نیز فریب نمی‌خورند. کارگران و اکثریت مردم زحمتکش ایران، به تجربه، به

کار

ارگان سازمان فدائیان (اقلیت)

را بخوانید

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

آموزش های مارکس، تنها کلید

درک اوضاع کنونی برای نجات از جهنم سرمایه داری

برابر افزایش یافته و تنها در طول ۹ ماه اول سال جاری، فروش این اثر در بخش شرقی این کشور سه برابر کل فروش آن در طول سال گذشته بوده است. نشر و فروش "مانیفست حزب کمونیست" در ایسلند هیچگاه تا کنون افزایشی به میزان کنونی نداشته است. علاوه بر این، بینندگان و خوانندگان رسانه های جمعی یکرشته از کشورهای بزرگ جهان، در پاسخ به نظر سنجی های گوناگون، مارکس را به عنوان "متفکر هزاره سوم"، "بزرگترین فیلسوف" و "بزرگترین شخصیت تاریخی آلمان" انتخاب کرده اند.

در پی تعمیق بحران اقتصادی در اوایل سال های دهه ۱۹۸۰ میلادی، احزاب سوسیال دموکرات حاکم در یکرشته از کشورهای اروپای غربی رفته، رفته جای خود را به جناح دیگری از بورژوازی دادند که، با باوری "کور" به "قدرت معجزه" بازار سرمایه داری، خواهان کاربست سیاست های نئولیبرالی و خاتمه دادن به کار "دولت رفاه عامه" بود. فروپاشی کشورهای بلوک شرق در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی و در راس آنها، اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، آب، نه، که سیلابی به آسیب مدافعین سیاست های نئولیبرال شد که کاهش نقش دولت در اقتصاد و تسلط مکانیزم بازار بر تمام شئون جامعه را تنها راه رشد و افزایش ثروت می دانستند. کار "تقدیس" بازار تا به آن جا رسید که حتی دموکراسی نیز به زبان اقتصادی تعریف شده و به کالا تبدیل گردید. "مصرف کننده" به جای "شهروند" نشست و تعیین سیاست از راه "همه پرسی" و "نظر سنجی" در "بازار مصرف سیاست"، جای فعالیت مشترک و متشکل و آگاهانه احزاب را گرفت. در حالیکه تعداد اعضای احزاب، از هر گرایش فکری آن، سیری نزولی را پشت سر می گذاشت، هر بار تعداد بیشتری از مردم به پای صندوق های انتخابات کشانده می شدند. رابطه "انتخاب کنندگان" با نمایندگان سیاسی جامعه، به رابطه "خریدار و فروشنده" تبدیل گردید. "آزادی اقتصادی" بر "آزادی سیاسی" مرجح شمرده شد و اولی پایه دومی اعلام گردید. برای تسهیل فروش، موسسات دولتی وارد بورس سهام شده و بازار، بهترین راه خدمت به "مصرف کنندگان" اعلام شد. به نظر می رسد که همه شرایط برای تحقق وعده های سرمایه داران مهیا است. سرمایه های مالی می توانستند برای تسلط بر بازارهای تازه، بی هیچ مانعی به چهار گوشه جهان گسترش یابند. از سوی دیگر، دولت هایی که پس از فروپاشی کشورهای بلوک شرق زمام امور را در دست داشتند، به لحاظ اقتصادی در چنان وضع اسفناکی به سر می بردند، که تنها راه نجاتشان توسل به سرمایه های خارجی و سیاست درهای باز اقتصادی بود. نقش و نفوذ سرمایه های سوداگر در اقتصاد جهان به جایی رسید که نرخ سود سرمایه های "مجازی" به چندین برابر نرخ سود در عرصه اقتصاد "واقعی" رسید.

هر چند "شبح" کمونیسم، عجالتا، جای خود را به "عفریت" سرمایه داد و همه چیز باب میل

سرمایه داران می نمود، اما مدت زمان زیادی لازم نبود تا مستی ناشی از پیروزی "اقتصاد آزاد" بر "اقتصاد تحت کنترل دولت و سوسیالیسم" و باز شدن بازارهای جهان به روی سرمایه مالی جای خود را به وحشت ناشی از سقوط نظم سرمایه بدهد. در حالیکه سازمان همکاری و توسعه ی اقتصادی، کشورهای آسیای جنوب شرقی را نمونه موفق کاربست "نئولیبرالیسم" اعلام نمود و این منطقه را کمتر از دیگر نقاط جهان آسیب پذیر ارزیابی کرده بود، در اواخر سال ۱۹۹۷، یک بحران همه جانبه مالی ابتداء یکرشته از کشورهای آسیای جنوب شرقی و سپس روسیه و بعد تر هم برزیل را به لرزه در آورد و با ورشکستگی صندوق سرمایه گذاری آمریکا در سپتامبر ۱۹۹۸، وخامت اوضاع به سر حد انفجار رسید. ارزش بورس سهام در مدت کوتاهی میلیاردها دلار کاهش یافت و میلیونها کارگر و زحمتکش این کشورها در آستانه بیکاری و مرگ ناشی از گرسنگی قرار گرفتند.

نخستین ماههای سال ۲۰۰۰ شاهد افلاس و ورشکستگی "معجزه اینترنت" بودند. آمار ورشکستگی ها روز به روز افزایش می یافت و بازار های بورس زبانی برابر با ۴۰ تا ۶۵ درصد را تجربه کردند. در اوایل سال ۲۰۰۱ پس لرزه های این بحران به گوشه دیگری از جهان رسید. این بار نوبت یکرشته از کشورهای بخش مرکزی و جنوبی قاره آمریکا بود که باید قربانی بحران های ذاتی و علاج ناپذیر مناسبات سرمایه داری می شدند. نقطه عطف این موج بحرانی، افلاس و ورشکستگی تام و تمام دولت و بانک های آرژانتین بود. در حالیکه سرمایه داران اندکی پیش از شروع این بحران، تجربه آرژانتین را با بی شرمی نمونه موفقیت آمیز "قدرت معجزه بازار" نامیده که باید از مقررات مالیاتی، تغییرات ساختاری، و سیاست مالی آن آموخت، به یکباره شاهد رکود اقتصاد و بعد هم فروپاشی کامل سیستم بانکی و مالی این کشور شدند. دو دهه ای که در طول آن سرمایه داران دورافتاده ترین نقاط جهان را نیز جولانگاه عملکرد خود ساخته و، خوش باور به "معجزه" بازار، تصور و تبلیغ می کردند که بحران فقط پدیده ای مربوط به کشورهای پیرامونی است، شاهد گسترش تدریجی، اما منظم، بحران های عمیق مالی از کشورهای پیرامونی به سمت کشورهای قدرتمند جهان سرمایه داری شدند.

اکنون یکی از عمیق ترین بحران های مالی، تاریخ سرمایه داری بزرگترین مراکز جهان سرمایه داری را در هم پیچیده است. این بحران، اوایل سال ۲۰۰۶ از بازار مسکن آمریکا آغاز شد، با افزایش مواد غذائی و سوختی تشدید شد و با افلاس و ورشکستگی یکرشته از بزرگترین بانک ها و موسسات مالی جهان، "حباب" سرمایه سوداگر و مجازی را، در هم شکسته و به اوج خود رسید.

اکنون بر بستر این اوضاع شاهد روی آوری، به ویژه نسل جوان، به سوی سوسیالیسم و

آثار مارکس هستیم. توضیح این امر بی تردید ریشه در صحت آموزش های مارکس پیرامون ماهیت مناسبات تولیدی در نظام سرمایه داری دارد. در حالیکه اقتصاد رسمی بورژوازی و سخنگویان آن طرفداری از مناسبات موجود را موعظه کرده و در تلاشند تا بحران های ذاتی و علاج ناپذیر آن را ناشی از "سوء مدیریت"، "ولنگاری" و "طمع" سرمایه داران جلوه دهند، مارکس، ۱۵۰ سال پیش، در نوشته پر ارزش خود، "مبانی نقد اقتصاد سیاسی" - گروندریسه - پرده از ماهیت نظم مبتنی بر بردگی مزدوری برداشته و ماهیت بحران های ذاتی و علاج ناپذیر آن را با دقتی بی نظیر و علمی بیان نمود. وی نشان داد که سرمایه "مجازی"، بر خلاف تبلیغات سرمایه داران در بحران فعلی، از سرمایه "واقعی" جدا نبوده و بحران های اقتصادی ریشه در دومی دارد. وی جدا سازی اقتصاد واقعی و مجازی از سوی سرمایه داران را تنها توهمی برخاسته از فتنشیم پول و اعتبار می دانست که ریشه در "استقلال" نسبی پول به مثابه وسیله پرداخت داشت.

اکنون که با شکست سیاست های نئولیبرالی در عرصه اقتصاد و افلاس بازارهای مالی جهان، دیگر نمی توان کلامی از "معجزه" بازار به زبان آورد، پس باید در جستجوی حربه جدیدی برای مقابله با نفوذ مارکس و مارکسیسم بود. باید ادعا کرد که نظرات و آراء مارکس، برغم صحت آنها، مربوط به دورانی است که وی در آن می زیسته و اکنون دیگر نمی تواند کاربردی برای نسل جوان داشته باشد. ادعا می شود که مارکس شاهد "جهانی" شدن سرمایه و "قدرت انطباق" بازار در جهان کنونی نبود. اما بر خلاف تبلیغات دروغین مدافعین ریز و درشت نظم سرمایه، در واقع این مارکس بود که ضمن بررسی روند ظهور و تکوین مناسبات سرمایه داری، گرایش سرمایه به "جهانی شدن" را نتیجه گرفت. این مارکس بود که به درستی پیش بینی نمود که این روند، نه تنها از یکسو موجب افزایش "ثروت و پول" سرمایه داران شده، بلکه از سوی دیگر تصادمات خونین طبقاتی، بحران های عمیق اقتصادی و نابرابری های عظیم اجتماعی را به همراه خواهد داشت. بحران کنونی که دنیای سرمایه و ثروت را به لرزه در آورده، بار دیگر صحت آموزش های مارکس در برابر همگان قرار داده است.

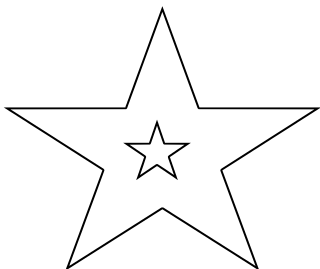
سازماندهی نئولیبرالی اقتصاد سرمایه داری، بعد از گذشت نزدیک به ۳۰ سال، یکسر به شکست انجامیده و جهان سرمایه با بحرانی عمیق و مرگبار روبرو است. دیگر هیچ صحبتی از گردش بدون مانع سرمایه های سوداگر در میان نیست. برای نخستین بار پس از ورشکستگی بازارهای بورس در سال ۱۹۲۹، تمام کشورهای بزرگ سرمایه داری در حال بررسی شیوه دخالت موثر دولت در حیات اقتصادی جامعه هستند. گرچه در این شرایط هم مبلغان نظم مبتنی بر کار مزدوری دست از موعظه های خود پیرامون طرفداری از سرمایه بر نمی دارند، اما نگاهی به اوضاع کنونی هیچ جای تردید باقی نمی گذارد که بازگشت به آموزش های مارکس، تنها کلید درک اوضاع و یگانه راه نجات از جهنم سرمایه است.

مرگ غم انگیز روزانه بیش از هزار نفر در اثر ابتلاء به بیماری ایبز، بیکاری میلیونی و گسترده، فقر و بی آیندگی، کمبود خدمات درمانی، محرومیت از تحصیل، فقدان حداقل سر پناه در شهرک های فقر و تنگدستی و کاهش حقوق بیکاری کارگران و واقعیات زندگی روزمره توده های ستمدیده مردم این کشور است.

در این شرایط آیا جناح های رقیب در "کنگره ملی آفریقا"، به ویژه جناح وابسته به جاکوب زوما، که به گفته ناظران از بیشترین شانس برای کسب مقام ریاست جمهوری برخوردار است، می توانند گامی در راه بهبود، ولو ناچیز، شرایط طاقت فرسایی که به آن اشاره شد، بردارند؟ پاسخ بدون شک نه است.

کشمکش و اختلافات شدید میان دو رقیب اصلی جنگ قدرت در "کنگره ملی آفریقا"، تابو امبکی و جاکوب زوما، پیش از اینکه پیرامون مضمون سیاست های این دو باشد، بر سر شکل و چگونگی پیشبرد این سیاست ها است. جاکوب زوما، هیچگاه در مقابل سیاست های نئولیبرالی دولت کنونی، دست به مقاومتی آشکار نزد. با تعمیق اختلاف خود با دیگر جناح های رقیب در "کنگره ملی آفریقا"، وی، با هوشیاری اما عوامفریبانه، از تنفر و خشم به حق توده ها علیه دولت تابو امبکی سوء استفاده کرده و خود را طرفدار سیاست های توده ای جا زده است. جاکوب زوما، همچون رقیب خود، تنها راه نجات تود های مردم از فقر و تنگدستی را در گسترش مناسبات سرمایه داری می داند. او نیز مثل جناح رقیب، سرمایه های خارجی را تنها راه رشد و رفاه اقتصادی آفریقای جنوبی می داند. بنا بر این روشن است که وی نیز نمی تواند گامی در راه بهبود شرایط طاقت فرسای زنان کارگر و زحمتکش این کشور بردارد.

در شرایط کنونی، طبقه کارگر بیش از هر زمان دیگر نیازمند حزب مستقل طبقاتی خود است تا بتواند مبارزه این طبقه را در عرصه پیکارهای طبقاتی پیش رو هدایت و رهبری نماید. دامنه اختلاف در میان گروه بندی های درونی "کنگره ملی آفریقا" تنها به سطح رهبری آن محدود نشده و تمام ارگان ها و سازمان های توده ای، از جمله اتحادیه های کارگری، را نیز در بر گرفته است. در صفوف اتحادیه ها گرایش به مقاومت در مقابل سیاست های نئولیبرال طبقه سرمایه دار هر روز بیش از روز پیش تقویت و تحکیم می شود. گسترش این مقاومت، زمینه ساز وحدت عناصر مبارزی خواهد بود که سازماندهی کارگران و تشکیل حزب انقلابی این طبقه را در دستور کار خود دارند.



جنگ قدرت در "کنگره ملی آفریقا"

نیروی کار تضمین می شد. تحقق این هدف با محدود سازی حقوق اتحادیه های کارگری، لغو قانون تناسب حداقل دستمزد با نرخ تورم و کاهش، بعضاً، قطع حقوق های ناچیز بازنشستگی ممکن شد. گام بعد، کاهش نقش دولت در حیات اقتصادی بود. برای نیل به این مقصود، روند خصوصی سازی ها هر روز شتاب بیشتری گرفت و صد ها موسسه تولیدی با قیمتی ارزان به چنگ سرمایه های سوداگر افتاد که در بازار بورس به کلاهبرداری و تقلبات مالی مشغول بودند. در حالیکه دستمزد میلیونها کارگر هر روز کاهش می یافت، مالیات بر درآمد سرمایه های خارجی به حداقل رسید و سود آنها هر ساعت افزایش یافت. روی دیگر این تخفیف های مالیاتی، کاهش هزینه های دولت بود. این هزینه ها شامل خدمات اجتماعی، حق بیکاری، کمک هزینه مسکن و بیمه های درمانی میلیونها کارگر و زحمتکش سیاهپوستی بود که زیر یوغ رژیم آپارتاید از کوچکترین حقوق انسانی نیز محروم بودند. اما انتقال قدرت به نمایندگان رنگین پوست سرمایه داران نیز نتوانسته بود هیچ تغییری در شرایط اسفبار این مردم زحمتکش ایجاد کند. یکی از اقدامات تنفر برانگیز دولت تابو امبکی قطع هرگونه کمک های درمانی به مبتلایان به بیماری ایبز در کشوری بود که یکی از بالاترین آمار مبتلایان به این بیماری در جهان را به خود اختصاص داده است. دستاورد کنونی این سیاست ضد انسانی، مرگ بیش از ۱۰۰۰ نفر در روز، ابتلاء بیش از ۲ میلیون و مرگ بیش از ۵/۱ میلیون نفر از این بیماری است. سرمایه های قماربازان بورس حتی خدمات آب و برق میلیونها نفر تلنبار شده در شهرک های فقر و سیه روزی را نیز منبع ثروت اندوزی خود قرار داد و دست به خصوصی سازی این خدمات زد. اوضاع فلاکت باری که فوقاً به آن اشاره شد، تشدید مبارزه و مقاومت توده های مردم علیه سیاست های دولت را به دنبال داشت و زمینه ساز تشدید اختلافات و کشمکش میان رهبران "کنگره ملی آفریقا" شد. توده های مردم در قضاوت خود اشتباه نمی کنند. آنها می بینند که دولت تابو امبکی تنها جیب خود و سرمایه داران بین المللی را پر کرده و سهم توده ها تنها استثمار و سرکوب توسط سرمایه داران و ماشین بوروکراتیک-نظامی دولت بود. به این اعتبار می توان گفت که استعفای تابو امبکی، انعکاس نارضایتی و بی اعتمادی توده های مردم به وی و دولت او بود.

تا چند ماه دیگر، کارگران و زحمتکشان آفریقای جنوبی بار دیگر به پای صندوق های رای می روند تا فرد دیگری را برای پست ریاست جمهوری انتخاب کنند. این در شرایطی است که زندگی مشقت بار آنها تفاوت چندانی با دوران حاکمیت رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی ندارد.

تشدید اختلافات در میان رهبری "کنگره ملی آفریقا" سرانجام در اواخر ماه سپتامبر گذشته، رئیس جمهور این کشور، تابو امبکی را واداشت که از مقام خود استعفاء دهد. چند روز پیش از اعلام این خبر، "کمیته اجرایی کنگره ملی آفریقا" طی یک نشست ۱۴ ساعته، رای به برکناری تابو امبکی داده بود. همین نشست، خالما موتلانته، معاون "کنگره ملی آفریقا" را تا انتخابات ریاست جمهوری این کشور، که در آوریل سال آینده برگزار می شود، به عنوان رئیس جمهور موقت برگزید. با این اقدام، جنگ قدرت در میان گروه بندی های درونی "کنگره ملی آفریقا" وارد مرحله تازه ای شد. مرحله ای که در پی خود می تواند تشدید اختلافات درونی، یکرشته انشعابات و دست آخر فروپاشی تشکل بر جای مانده از قیمتی ترین جنبش رهائیبخش قاره آفریقا را به دنبال داشته باشد.

پس از فروپاشی رژیم "آپارتاید" و زمانی که در سال ۱۹۹۴ نلسون ماندلا به عنوان نخستین رئیس جمهور، زمام قدرت را به دست گرفت، همه جا صحبت از "دورانی" نوین و آینده ای روشن برای مردم آفریقا در میان بود. کسب حق رای همگانی و برابر، مستقل از نژاد و رنگ پوست، تنها تضمین تحقق این آینده روشن، تحقق "دموکراسی" موعود "کنگره ملی آفریقا" و تشکیل مجلس نمایندگان با رای مردم، برابر با "حاکمیت توده ها" بود. به رغم گذشت ۱۴ سال از آن روزهای "بزرگ"، هنوز این تبلیغات پر سر و صدا از خاطر توده های مردم فراموش نشده است.

اما اکنون اوضاع به گونه ای دیگر است. سومین رئیس جمهور "منتخب مردم"، تحت فشار جنبش نارضایتی توده ها و ادار شده که، زود تر از موعد مقرر، از مقام خود استعفاء دهد. علاوه بر این، ۱۰ نفر از وزرای کابینه نیز به نشانه "همبستگی" با وی، از مقام خود استعفاء دادند. هر چند مطبوعات وابسته به سرمایه داران تلاش دارند اختلافات میان هیئت رهبری "کنگره ملی آفریقا" را "شخصی" و "سلیقه ای" جلوه دهند، اما همه می دانند که این اقدام، جزرای عدم اعتماد به رئیس جمهور، چیز دیگری نبود. اما این رای عدم اعتماد تنها به رئیس جمهور نبود و شامل کابینه او نیز می شد. دلیل استعفای ۱۰ وزیر کابینه را هم باید در همین جا جستجو کرد.

تردیدی نیست که ریشه اصلی کشمکش ها و رقابت های درونی "کنگره ملی آفریقا" اوضاع وخیم اقتصادی و به تبع آن تشدید مبارزه میان طبقات جامعه است. هنوز مدت زیادی از کسب قدرت توسط تابو امبکی در سال ۱۹۹۹ نمی گذشت، که کاربست یکرشته سیاست های اقتصادی نئولیبرال در دستور کار دولت قرار گرفت. دولت این کشور، و به تبع آن "کنگره ملی آفریقا"، توسل به سرمایه های خارجی را تنها راه ممکن برای تضمین رشد و بارآوری اقتصاد اعلام نمودند. به همین دلیل پیشبرد سیاست های دیکته شده از سوی مراکز مالی امپریالیستی، نظیر صندوق بین المللی پول، با هدف هموار ساختن راه سرمایه گذاری های خارجی در دستور کار قرار گرفت. ابتدا باید ارزانی

اعتراض و مخالفت مردم عراق با موافقت نامه اسارت بار یک شکست دیگر برای بوش

انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، رسماً امضاء و رسمیت یابد. اما با افشای برخی از مفاد بخش مخفی این توافق نامه، در چند ماه پیش، مخالفت و اعتراض وسیع مردم عراق، مانع از آن گردید که رژیم عراق بی سر و صدا پای این موافقت نامه را امضاء کند. بر طبق مفاد این موافقت نامه که می‌باید جایگزین قطعنامه شورای امنیت گردد، نیروهای نظامی آمریکا که هم‌اکنون تعداد آنها به حدود ۱۴۰ هزار می‌رسد، می‌توانند در پی انقضای مصوبه شورای امنیت در اواخر سال ۲۰۰۸، به مدت ۳ سال دیگر در عراق باقی بمانند. نظامیان و شرکت‌های مقاطعه کاری آمریکایی از مصونیت قضائی برخوردار می‌گردند. نیروهای نظامی آمریکا از آزادی کامل نقل و انتقال در سراسر عراق، بازداشت افراد، در اختیار داشتن مراکز امنیتی و زندان‌های وابسته به خود، استفاده از خاک عراق برای حمله به اهداف نظامی در منطقه، برخوردار خواهند بود. سازماندهی و آموزش نیروهای نظامی و امنیتی عراق بر عهده آمریکا خواهد بود. حکومت عراق حق بازرسی محموله‌های تسلیحاتی که از آمریکا وارد عراق می‌شود و یا از عراق خارج می‌شود را ندارد. به بهانه مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی، لاقلاً ۱۴ پایگاه نظامی دائمی در عراق ایجاد خواهد شد که تأمین کننده حضور دراز مدت نظامی آمریکا در این کشور باشد و غیره.

وقتی که این مفاد موافقت نامه علنی شد و مردم عراق وسیعاً دست به مخالفت و اعتراض علیه تصویب آن زدند، حکومت دست نشانده آمریکا در عراق، راه دیگری جز این نداشت که از دولت آمریکا بخواهد که برخی از مفاد این موافقت نامه را تعدیل کند. اکنون اما هنوز به درستی معلوم نیست که متن نهائی این موافقت نامه چیست، اما از ظواهر امر چنین برمی‌آید که آنچه هنوز توافق نهائی بر سر آن به دست نیامده است، مسئله مصونیت قضائی آمریکائی‌ها در عراق، مسئله محموله‌هایی که از آمریکا وارد عراق می‌شود و یا از این کشور توسط آمریکا خارج می‌گردد، تاریخ قطعی خروج نیروهای نظامی آمریکا تا پایان سال ۲۰۱۱، تضمین بر این که آمریکا از خاک عراق کشورهای دیگر را مورد حمله نظامی قرار ندهد. معهداً طارق الهاشمی معاون رئیس جمهور عراق، اخیراً گفت: توافقات، صورت گرفته و جرج بوش به حکومت عراق اعلام کرده است، موافقت نامه، پیش نویس نهائی ست و نباید محتوای آن دستکاری شود. جرج بوش در این فاصله برای پیشبرد مقاصد خود در تحمیل این موافقت نامه به مردم عراق، سعی کرده است، از حربه باقی ماندن عراق در زیر بند هفتم، در قطعنامه سال ۱۹۹۰ که عراق را "خطری برای صلح و امنیت بین‌المللی" می‌داند و امکانات اقتصادی آن را بلوکه می‌کند و تحت کنترل خود در می‌آورد، استفاده نماید. با تمام این اوصاف وی نتوانست، به علت مخالفت مردم عراق، آن را تا پیش از انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا، به امضای نهائی برساند و دیگر بعید به نظر

می‌رسد که در دو ماه باقی مانده دوره زمامداری اش، این موافقت نامه توسط رژیم عراق امضاء شود. چرا که اکنون در نتیجه فشار و اعتراض مردم عراق و نیز مخالفت‌های منطقه‌ای، در میان دار و دسته‌های حاکم نیز اختلافات شدیدی بر سر امضای موافقت نامه در شکلی که آمریکا می‌خواهد، بروز کرده است.

گروه‌های اسلام‌گرای شیعه وابسته به جمهوری اسلامی، خواهان به تعویق افتادن موافقت نامه هستند تا ببینند در پی سر کار آمدن باراک اوباما چه تغییراتی در سیاست وی نسبت به عراق صورت خواهد گرفت. به ویژه، موضع‌گیری این گروه‌ها تابعی ست از سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران، از این رو منتظرند که ببینند، روابط جمهوری اسلامی و دولت آمریکا با روی کار آمدن اوباما در چه جهتی سیر خواهد کرد. برخی گروه‌های ناسیونالیست عربی عراق هم خواهان به تعویق افتادن آن شده‌اند. در جبهه مقابل به ویژه گروه‌های ناسیونالیست کرد به رهبری بارزانی و طالبانی قرار دارند که خواهان امضای هرچه فوری‌تر موافقت‌نامه‌ای هستند که حضور نظامی و مداخله سیاسی دراز مدت آمریکا را در عراق تأمین کند. چرا که بدون حضور آمریکا موقعیت کنونی خود را از دست می‌دهند. لذا هوشیار زیباری وزیر خارجه عراق که در واقع سخنگوی این گروه‌هاست، می‌گوید: توافق نامه امنیتی به حمایت از حاکمیت و تمامیت ارضی عراق کمک خواهد کرد. وی از همه گروه‌های سهیم در حکومت عراق خواسته است که این موافقت نامه را هرچه سریع‌تر امضاء کنند. مسعود بارزانی، رئیس منطقه خود مختار کردستان عراق، تا آنجا پیش می‌رود که مخالفین امضای توافق نامه را تهدید می‌کند و می‌گوید اگر این موافقت نامه، به امضاء نرسد، منطقه کردستان با ایجاد پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه خود موافقت خواهد کرد. موضع برخی گروه‌های دیگر، از جمله مالکی و گروه وابسته به وی، حزب الدعوه که موقعیت و موجودیت‌شان وابسته به آمریکا و توأم با آن حمایت گروه‌های دیگر است، نقش سازش و واسطه میان جریان‌های مختلف را بازی می‌کنند. اما در اساس این گروه‌ها نیز خواهان امضای موافقت نامه هستند. مالکی خود در زمره کسانی‌ست که پیش نویس اصلی موافقت نامه را با دولت آمریکا تهیه کرده است. بنابر این، اختلاف نظرهای درون حکومت عراق نیز نشان می‌دهد که امضای این توافق نامه لاقلاً تا مستقر شدن اوباما به تأخیر خواهد افتاد. گروه‌های حاکم بر عراق که با اشغال نظامی این کشور و حمایت دولت آمریکا بر سر کار آمده‌اند و بدون حضور مستقیم آمریکا در عراق نمی‌توانند موجودیت‌شان را حفظ کنند، سرانجام با کمی تعدیل، موافقت نامه را امضاء خواهند کرد. اما توده‌های مردم عراق، نه فقط این قرار داد اسارت بار را رد می‌کنند، بلکه به مبارزه خود برای بیرون راندن اشغالگران از عراق تا آخرین نفر و الغاء هر گونه قرار داد اسارت بار ادامه خواهند داد.

کمک‌های مالی

کانادا

۳۰ دلار	مهران بندر
۵۰ دلار	لاکومه
۵۰ دلار	صدای فدائی
۱۰ دلار	نرگس
۱۰ دلار	نقیسه ناصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۱
۵۰ دلار	رفیق روزبه
۵۰ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۲۰ دلار	به یاد رفیق جعفر پیشه‌وری

سوئیس

۱۰۰ فرانک	شورا
۱۰۰ فرانک	اشرف
۲۰۰ یورو	فدائی

ایران

۲۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۳۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۵۰۰۰ تومان	رفیق بیژن جزئی
۲۵۰ یورو	زنده باد انقلاب

آلمان

۱۰ یورو	رفیق رشید حسنی
۱۰ یورو	علی مسیو
۲۵۰ یورو	رادیو دمکراسی شورائی
۳۵۰ یورو	بدون کد

انگلیس

۳۰ یورو	نظم شورائی
۲۵۰ یورو	کمک به رادیو

دانمارک

۱۰۰ کرون	مرضیه احمدی اسکونی
۱۰۰ کرون	صمد بهرنگی
۱۰۰ یورو	به یاد سیاهکل

سوئد

۴۵ یورو	شروین
۱۵۰ یورو	هواداران

هلند

۲۵۰ یورو	جانباختگان فدائی
۱۵۰ یورو	بدون کد
۱۵۰ یورو	انقلاب اکبر

فرانسه

۲۵۰ یورو	انقلاب اکبر
۱۵۰ یورو	فدائی

عدم امنیت و بی حقوقی مطلق زنان در جمهوری اسلامی

حرف‌ها را تا حدودی باور کند. اما هم اکنون، با گذشت سه دهه از حاکمیت جمهوری اسلامی، که دیگر هر بچه محصلی می‌داند که ارتجاعی‌ترین و ضد انسانی‌ترین قوانین ضد زن، در همین مجلس رژیم و توسط همین نمایندگان علیه زنان به تصویب رسیده است، اینگونه افاضات، بیانگر چیز دیگری جز شیادی این به اصطلاح نمایندگان مجلس نیست.

۳۰ سال است که جمهوری اسلامی، ابتدائی‌ترین حقوق فردی و انسانی زنان را سلب کرده است. در این مدت، تا آنجا که توانسته، توسط همین نمایندگان و با تصویب قوانین قرون وسطائی، روز به روز عرصه را بر زنان تنگ‌تر کرده است. و آنجا هم که تحت فشار افکار عمومی، محافل حقوق بشری، سازمان‌های سیاسی، فعالان جنبش‌های اجتماعی و مهمتر از همه، در پرتو مبارزات خود زنان، قادر به اجرای مقاصد زن‌ستیزانه‌ی خود نشده است، باز گذاشتن دست چماق بدستان، چاقوکشان و قداره بندهای خود، سرکوب، عدم امنیت و وحشت را در کوچه و خیابان، مدرسه و دانشگاه و حتا در محیط کار، میان زنان جامعه گسترش داده است. فراتر از این، هر چند وقت یک بار نیز، با ربوده شدن و به قتل رسیدن تعدادی از زنان، که اغلب به وسیله بسیجیان "غیرتمند" صورت می‌گیرد، روز به روز، امنیت زنان در جامعه، کمتر و کمتر شده است.

به قتل رساندن زنان، که در واقع جمهوری اسلامی خود مروج، آمر و عامل اصلی آن است، هر ساله در شهرهای مختلف کشور تکرار می‌شود. یک سال در تهران، سال دیگر در مشهد، سپس در کرمان، بیرجند، کرج ... و اینک در خوزستان و باز هم با ربوده شدن ۳۰ زن در تهران، در حال تکرار شدن است. و طبیعتاً تا روزی که جمهوری اسلامی بر قرار است، این دور باطل همچنان در حال زایش و باز تولید خواهد بود.

اساساً در حاکمیت جمهوری اسلامی، انتظاری غیر از این هم نمی‌توان داشت. وقتی روزنامه‌های رژیم، مدام علیه زنان به ویژه فعالین آنها تبلیغ و ترویج می‌کنند، وقتی رادیو و تلویزیون، در مقابل زنانی که برای حقوق سلب شده‌شان مبارزه می‌کنند، سخیف‌ترین واژه‌ها را به کار می‌گیرند، وقتی در نطق‌های نمایندگان مجلس، سخنرانی‌های خامنه‌ای و دیگر مسئولان رژیم، شب و روز حقوق فردی، انسانی و آزادی زنان، آشکارا مورد تهدید و تجاوز قرار می‌گیرد، آیا باز هم می‌توان، از جمهوری اسلامی و نمایندگان آن، رسیدگی به امنیت زنان را انتظار داشت؟

در حاکمیت جمهوری اسلامی، اگرچه حقوق اولیه همه‌ی توده‌های میلیونی مردم از زن و مرد، مورد تعدی، سرکوب و تجاوز قرار گرفته است، اگرچه تمامی گروه‌های اجتماعی، به شدیدترین وجهی مورد سرکوب و تجاوز واقع

شده‌اند، اما در این میان، زنان از جمله گروه‌های اجتماعی هستند که تا کنون، بیشترین ستم و فشارها را متحمل شده‌اند. زنان در جامعه ایران، نه تنها از کمترین امنیت اجتماعی برخوردار نیستند، بلکه در چهار دیواری خانه‌هایشان نیز، از حقوق اولیه محروم شده‌اند.

عدم برخورداری زنان از حق طلاق، آزادی عمل مردان در امر تعدد زوجات، نداشتن آزادی کامل در انتخاب همسر و مسافرت، عدم برابری زنان با مردان در امر حضانت و نگهداری از فرزندان، نداشتن حق قضاوت و حتا برخورداری نبودن از حق شهادت برابر با مردان در دادگاه و از همه این موارد گذشته، حتا نداشتن آزادی در انتخاب پوشش و ده‌ها مورد دیگر، بیانگر بی‌حقوقی تام و تمام زنان در جمهوری اسلامی است. زنان، علاوه بر همه‌ی ستم‌ها، سرکوبگری‌ها و تجاوزاتی که تا کنون از طرف رژیم بر عموم توده‌های مردم اعمال شده، در ابعاد وسیعتری نیز، به صورت افسار گسیخته سرکوب شده‌اند.

وضعیت و جایگاه حقوقی زنان، آنچنان تاسف‌برانگیز است که در سایه قوانین زن‌ستیزانه و مردسالارانه موجود، به شهروندان درجه دوم تبدیل شده‌اند.

حال در چنین وضعیتی، که تمام نهادهای رژیم، با تکیه بر مصوبات نمایندگان مجلس ارتجاع، عرصه زندگی را هر روزه بر زنان کشور تنگ و تنگتر کرده‌اند، درخواست نماینده پاکدشت جهت بررسی به مسئله امنیت زنان، آیا چیزی غیر از شیادی و مردم‌فریبی این به اصطلاح نمایندگان مردم را به نمایش می‌گذارد؟

بر کسی پوشیده نیست که چرا وقتی یک اعلامیه، در گوشه‌ای از شهر پخش می‌شود، یا شعاری علیه رژیم بر دیواری نوشته می‌شود، بی‌درنگ، تمامی نهادهای امنیتی رژیم در آنجا حاضر می‌شوند، در کمترین زمان ممکن، با بوق و کرنا ایجاد "امنیت" را به گوش مسئولان نظام و "ملت مسلمان" می‌رسانند، اما در همان حال وقتی که زنان، این چنین بی‌محابا ربوده می‌شوند و به قتل می‌رسند، صدائی از کسی بلند نمی‌شود و از حضور این به اصطلاح برگزارکنندگان امنیت در جامعه، رد پای نمی‌توان یافت.

بر کسی پوشیده نیست که چرا وقتی زنان، کارگران، معلمان، دانشجویان در هر کجا که اجتماع می‌کنند، بی‌درنگ پلیس "غیرتمند" و نیروی انتظامی رژیم در آنجا حضور یافته، با سرکوب و بگیر و ببند، وظیفه "اسلامی" و "دینی" خود را به نحو احسن انجام می‌دهند، اما در تهران، کنار گوش آنان، ۳۰ زن ربوده می‌شوند ولی، آب از آب تکان نمی‌خورد. در خوزستان ۱۴ زن به قتل می‌رسند، نه تنها قاتلین آنها شناسائی نمی‌شوند، بلکه کمترین انعکاسی نیز در مطبوعات کشور پیدا نمی‌کنند. تازه فرض کنیم، آش آنچنان شور گردد که این به

اصطلاح نمایندگان مجلس، خود بر شوری آن اعتراف کنند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ مگر ماجرای غم‌انگیز به قتل رسیدن زنان در کرمان فراموش شده است؟ تازه بعد از اینکه معلوم شد آن قتل‌ها توسط خود رژیم و به دست بسیجیان "غیرتمند" صورت گرفته، چه اتفاق خاصی افتاد؟ جز اینکه شاهد برپائی دادگاه‌های نمایشی علیه قاتلان بودیم، جز اینکه محافل قدرت درون نظام، اقدام جنایتکارانه قاتلین را توجیه کردند و سرانجام نه تنها قاتلین تبرئه شدند، بلکه زنانی هم که به قتل رسیده بودند، مورد شنیع‌ترین و سخیف‌ترین اتهامات قرار گرفتند، تا قتل‌شان به لحاظ شرعی توجیه گردد. بنابر این، از مروجان و عاملان خشونت علیه زنان، از رژیم زن‌ستیزی که ابتدائی‌ترین حقوق انسانی را از زنان سلب کرده و نمایندگانی که خود عدم امنیت و بی‌حقوقی مطلق را برای زنان جامعه به وجود آورده‌اند، انتظار ایجاد امنیت برای زنان، نه تنها عبث است و ره به جایی نخواهد برد بلکه بیش از پیش دست رژیم و نمایندگان مجلس ارتجاع را در فریبکاری و سرکوب بیشتر زنان باز خواهد گذاشت.

سه دهه قتل و جنایت، تصویب قوانین قرون وسطایی علیه زنان و ایجاد ناامنی در جامعه، حاصل حاکمیت این رژیم بر کل جامعه بوده است. هم اکنون دیگر بر کسی پوشیده نیست که امنیت زنان، هرگز جدای از امنیت کل جامعه نبوده و نخواهد بود.

جمهوری اسلامی از همان آغاز، حاکمیت خود را بر پایه ایجاد وحشت و ناامنی در کل فضای جامعه استمرار بخشیده است. تا جمهوری اسلامی برقرار است، نه تنها سرکوب، ربودن و قتل زنان، بلکه کشتار توده‌ها و ناامنی در کل جامعه نیز، همچنان تداوم خواهد یافت. این واقعیتی است که ۳۰ سال استقرار جمهوری اسلامی به عموم توده‌های مردم ایران نشان داده است.

بنابر این، تحقق امنیت برای زنان، برابری بی‌قید و شرط و کامل زن و مرد و الغاء هر گونه تبعیض بر پایه جنسیت، با سرنگونی جمهوری اسلامی گره خورده است. اما تجربه سرنگونی رژیم شاه نشان داد که تنها سرنگونی رژیم، الزاماً تضمین‌کننده، تحقق حقوق و مطالبات توده‌های مردم ایران نخواهد بود. سرنگونی جمهوری اسلامی باید با حاکمیت توده‌های مردم بر سر نوشت خود همراه باشد. تا خودشان مطالباتشان را عملی کنند و از حقوق و منافع خود پاسداری نمایند. تنها یک انقلاب اجتماعی و استقرار یک حکومت شورائی می‌تواند چنین تضمینی باشد و آزادی، برابری، رفاه، خوشبختی و تحقق کلیه مطالبات کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان، ملیت‌های تحت ستم را به همراه داشته باشد.

هرگونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت باید فوراً ملغاً گردد

جهان سرمایه و ثروت به لرزه درآمده است (۳)

از نوبه پول - سرمایه و سرمایه مولد تبدیل گردد. از آن جایی که کالاها "بدون در نظر گرفتن محدوده‌های واقعی بازار یا نیازهایی که توانایی پرداخت پشتوانه آن‌ها" (۲) باشد، تولید شده‌اند، لحظه‌ای فرا می‌رسد که آن‌ها فروش نرفته در انبارها باقی می‌مانند، قیمت‌ها سقوط می‌کنند، نرخ سود کاهش می‌یابد، روند باز تولید کند، یا متوقف می‌گردد، تناسب‌ها برهم می‌خورند، بحران مازاد یا سرریز تولید رخ می‌دهد.

در این جا تضاد و تناقضی که در ذات سرمایه و شیوه تولید سرمایه‌داری وجود دارد، آشکارا خود را نشان می‌دهد. از سویی گرایش ذاتی سرمایه به بسط نامحدود تولید و از سوی دیگر، آن مناسبات توزیعیست که "مصرف توده‌های وسیع جامعه را به حداقل می‌رساند که در درون مرزهای کما بیش تنگی تغییرپذیر است." (۳) این تضاد، در واقع بیان دیگری از تضاد میان گرایش سرمایه به بسط و توسعه نیروهای مولد و مانع مناسبات تولیدی سرمایه‌داری است.

از این روست که مارکس می‌گوید: "این واقعیت که تولید بورژوازی به حسب قوانین ذاتی خود ناگزیر است از سویی نیروهای تولیدی را چنان توسعه دهد که گویی تولید بر یک بنیاد اجتماعی تنگ و محدود قرار نگرفته و حال آن که از سوی دیگر، این نیروهای تولیدی را تنها در درون این محدوده‌های تنگ می‌تواند توسعه دهد، ژرف‌ترین و پنهانی‌ترین علت بحران و تضادهای فاحشی است که تولید بورژوازی در درون آن انجام می‌گیرد و حتا با نظری اجمالی، آن را تنها به عنوان یک شکل گذرای تاریخی، نمایان می‌سازد." (۴)

اما ربط و پیوند این تضاد که "ژرف‌ترین و پنهانی‌ترین علت بحران و تضادهای فاحشی است که تولید بورژوازی در درون آن انجام می‌گیرد" با "مهم‌ترین قانون اقتصاد سیاسی نوین، اساسی‌ترین قانون برای درک پیچیده‌ترین مناسبات و مهم‌ترین قانون از دیدگاهی تاریخی" که پیش از این به اشاره شد یعنی قانون تنزل نرخ سود در کجاست؟

در این واقعیت، که این گرایش سرمایه به توسعه نیروهای مولد و محدوده‌های مدام تنگ‌تری که در درون آن می‌تواند حرکت کند، در خلا انجام نمی‌گیرد. بلکه در جریان نبرد و رقابتی برای انباشت رخ می‌دهد که سرمایه‌های متعدد را به تکاپو برای به دست آوردن هر چه بیش‌تر سود و نابود نشدن در این نبرد وامی‌دارد.

شیوه تولید سرمایه‌داری بر بازتولید گسترده مبتنی است. شرط این بازتولید و استمرار آن، الحاق شدن پیوسته‌ی بخشی از ارزش اضافی به سرمایه جدید در جریان تولید، یعنی انباشت است. رقابت، سرمایه‌داران را ناگزیر می‌کند که مدام سرمایه خود را افزایش دهند و تنها با انباشت است که سرمایه، افزایش و توسعه می‌یابد. مقتضیات این انباشت و تلاش برای دست‌یابی به سود بیش‌تر، بسط مستمر تولید و توسعه نیروی بارآور کار اجتماعی را طلب می‌کند. اما توسعه نیروهای بارآور کار به این معناست که وسایل و تکنیک‌های مدرن‌تر و روش‌های تولیدی جدیدتری به کار گرفته شوند و تعداد کم‌تری کارگر، حجم بزرگ‌تری از وسایل کار را به

حرکت درآورند. یک چنین تغییری، تأثیر خود را بر ساختار فنی سرمایه در کاهش حجم کار زنده نسبت به کار مرده یعنی وسایل تولید و از جنبه ارزشی در کاهش نسبی سرمایه متغیر در برابر سرمایه ثابت بر جای می‌گذارد. نتیجتاً ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی عالی‌تر می‌شود. هر چه سرمایه بیشتر تکامل می‌یابد و انباشت افزون‌تر می‌گردد، دگرگونی در ترکیب فنی سرمایه تسریع می‌شود و ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی باز هم عالی‌تر می‌شود. اما از آن جایی که تنها کار زنده، ارزش آفرین است، افزایش بارآوری کار و عالی‌تر شدن ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی که با کاهش نسبی سرمایه متغیر همراه است، نرخ سود را، حتا با این فرض که نرخ ارزش اضافی تا درجه معینی هم افزایش یابد، کاهش می‌دهد. لذا از آن جایی که این نرخ سود است که بر گسترش یا محدودیت تولید حاکم است، با رشد نیروهای مولد در تضاد قرار می‌گیرد و در نقطه‌ای معین به بحران می‌انجامد. در اینجا آشکار می‌شود که تنزل نرخ سود، بیان مشخصی از همان علت ژرف و پنهان بحران است که پیش از این به آن اشاره شد.

مارکس می‌نویسد: "پیشرفت نیروی بارآور کار با تنزل دادن نرخ سود، قانونی می‌آفریند که در نقطه‌ای معین در برابر خود پیشرفت نیروی بارآور کار به نحو هر چه خصمانه‌تری می‌ایستد و لذا تضاد پیوسته باید به وسیله بحران برطرف گردد." (۵)

اکنون تمام تضادهای شیوه تولید، دوگانه شدن محصول در ارزش مصرف و ارزش، خرید و فروش، کالا و پول، تولید و مصرف، کار و سرمایه و غیره، یک جا در این بحران منفجر می‌شوند و تناقضات سرشتی تولید کالائی را در شکل بسط یافته آن عریان می‌کنند. بحران‌ها در همان حال که انفجار تضادها و نا سازگاری مناسبات تولید را با سطح رشد نیروهای مولد نشان می‌دهند، تا جایی که هنوز میدانی برای توسعه نیروهای مولد در شیوه تولید وجود دارد، راه حل‌های جبری لحظه‌ای هم هستند. اما راه حلی که خود نشانه خصلت مشروط و گذرای شیوه تولید سرمایه‌داری است. انهدام جبری نیروهای مولد.

بحران با "مازاد تولید - پدیده بنیادی در بحران‌ها" - پدیدار می‌گردد. در جریان بحران، تولید متوقف می‌شود. بخشی از نیروهای مولد، منهدم می‌شوند. ماشین‌ها، تجهیزات و مواد خامی که راکد می‌مانند و مورد استفاده قرار نمی‌گیرند عملاً منهدم شده‌اند. لاقلاً از این جهت که به قول مارکس عجلتاً سرمایه ساز نیستند. علاوه بر این بخشا تحت تأثیر مرور زمان از نظر فیزیکی به کلی تخریب می‌شوند. بخشا نیز قابلیت خود را برای استفاده بعدی تحت تأثیر تکنیک‌ها و روش‌های فنی جدید از دست می‌دهند. کارگران که اصلی‌ترین نیروی مولداند بیکار و اخراج می‌شوند. در حالی که میلیون‌ها انسان گرسنه‌اند، کالاها در انبارها می‌پوسند. ارزش‌هایی که دیگر نمی‌توانند روند بازتولیدشان را در مقیاس پیشین از سر گیرند، با تنزل روبرو می‌شوند. بدین طریق از نو شرایط برای از سرگیری روند بازتولید، فراهم می‌شود. دور جدید تولید با

سرمایه‌های کلان‌تری که حاصل گردانی سرمایه‌ها از طریق ورشکست شدن سرمایه‌داران کوچک‌تر است و یاری نظام اعتبارات بانکی و غیره، در سطحی گسترده‌تر آغاز می‌شود. سرمایه ثابت، نوسازی می‌شود، وسایل و تکنیک‌های جدید به کار گرفته می‌شوند، بازار بسط می‌یابد، هر سرمایه‌داری تلاش می‌کند از تکنیک‌ها و روش‌های تولید بهبود یافته، اما عمومیت نیافته استفاده کند، تا سود ویژه به دست آورد و از نرخ سودی بالاتر برخوردار گردد، اما تدریجاً این روش‌ها عمومیت می‌یابند، کالاها ارزان‌تر می‌شوند. در نتیجه عالی‌ترین ترکیب ارگانیک سرمایه، نرخ سود بازم کاهش می‌یابد. بار دیگر تضاد میان هدف و وسیله، حادث‌تر و در بحران‌های عمیق‌تر خود را نشان می‌دهد.

"با بیانی کاملاً کلی، تضاد در این امر قرار دارد که شیوه تولید سرمایه‌داری متضمن گرایشی به سوی گسترش نیروهای بارآور، صرف‌نظر از ارزش و اضافه ارزش نهاده در آن، و نیز قطع نظر از مناسبات اجتماعی‌ای است که تولید سرمایه‌داری در درون آن انجام می‌گیرد. در حالی که از سوی دیگر هدف این شیوه‌ی تولید عبارت از نگاهداری ارزش - سرمایه‌ی موجود و بارور ساختن آن در بالاترین درجه (یعنی افزایش دانما شتاب یافته‌ی این ارزش) است. خصلت ویژه‌ی آن بر این پایه قرار دارد که ارزش - سرمایه‌ی موجود را به منزله وسیله‌ای برای باور ساختن این ارزش تا سرحد امکان به‌کار برد. اسلوب‌هایی که به وسیله‌ی آن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به این هدف دست می‌یابد متضمن کاهش نرخ سود، ارزش‌کاهی سرمایه‌ی موجود و پیشرفت نیروهای بارآور کار به زیان نیروهای بارآوری است که قبلاً تولید گشته‌اند.

ارزش‌کاهی ادواری سرمایه‌ی موجود، که یکی از وسایل سرشتی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، جلوگیری از تنزل نرخ سود و شتابان ساختن انباشت ارزش - سرمایه از راه سرمایه‌ی نو، شرایط معینی را که در درون آن، روند دوران و بازتولید سرمایه انجام می‌گیرد برهم می‌زند و بنابر این با رکودها و بحران‌های ناگهانی روند تولید همراه است.

کاهش نسبی سرمایه متغیر نسبت به سرمایه‌ی ثابت که به موازات گسترش نیروهای بارآور حرکت می‌کند، در عین این که مشوقی برای افزایش جمعیت کارگری است، خود پیوسته یک اضافه جمعیت مصنوعی به وجود می‌آورد. از لحاظ ارزش، انباشت سرمایه به وسیله‌ی سقوط نرخ سود کند می‌شود، در حالی که تنزل نرخ سود خود باعث شتابان ساختن باز هم بیشتر انباشت ارزش مصرف می‌گردد، و این امر به نوبه خود موجب آن می‌شود که انباشت از لحاظ ارزش باز حرکت شتابانی به‌دست‌آورد.

تولید سرمایه‌داری پیوسته می‌کوشد از این موانع سرشتی خود درگذرد ولی فقط با وسایلی به این مقصود دست می‌یابد که از نو همین موانع را به مقیاس بزرگ‌تری در برابر آن قرار می‌دهند.

سد حقیقی تولید سرمایه‌داری همانا خود سرمایه است، عبارت از این است که سرمایه و خود بارور سازی آن، به مثابه نقطه‌ی آغاز و نقطه‌ی انجام، به منزله‌ی انگیزه و آماج تولید تلقی می‌شوند، در این است که تولید فقط تولید برای سرمایه است و عکس آن نیست، یعنی وسایل تولید عبارت از افزار ساده‌ای نیستند که صرفاً به

منظور ایجاد روند پیوسته گسترده‌تر زندگی، در خدمت جامعه‌ی تولید کنندگان باشند.

حفظ و بارور سازی ارزش - سرمایه، که بر پایه‌ی سلب مالکیت و مستمند سازی توده‌ی بزرگ تولید کنندگان قرار دارد، فقط می‌تواند در درون مرزهای معینی حرکت نماید. بنابر این موانع مزبور پیوسته با اسلوب‌های تولیدی که سرمایه‌ناگزیر باید برای انجام منظور خود به‌کار برد در تضاد قرار می‌گیرند، زیرا اسلوب‌های مزبور در جهت افزایش بی‌حد و مرز تولید، به سوی تولید به مثابه‌ی مقصود بالاصاله، در جهت گسترش بی‌قید و شرط نیروهای بارآور اجتماعی کار رانده می‌شود. وسیله - گسترش بی‌قید و شرط نیروهای بارآور اجتماعی کار - با هدف محدودی که عبارت از بارور سازی سرمایه‌ی موجود است، دائماً درگیر می‌شوند. بنابر این اگر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری وسیله‌ی تاریخی‌ای برای رشد نیروی بار آور مادی و ایجاد بازار جهانی متناسب با آن‌ست، در عین حال عبارت از تضاد دائمی میان این وظیفه‌ی تاریخی و مناسبات اجتماعی تولیدی است که با آن بستگی دارد. (۶)

بنابراین شیوه‌ها و راه‌هایی که هر بار برای غلبه بر موانع ذاتی سرمایه به کار برده می‌شود، تکامل نیروی بارآور کار، گسترش تولید، توسعه بازار و غیره دقیقاً آن وسایلی هستند که تضادها را پیوسته تشدید می‌کنند و بحران‌های گسترده‌تر و عمیق‌تری پدید می‌آورند. این بحران‌ها در فواصل معینی رخ می‌دهند، تکرار می‌شوند و ادواری می‌گردند. از این روست که تولید سرمایه‌داری با حرکتی دوره‌ای (سیکلی) توسعه یافته است. اما این حرکت دوره‌ای، دایره‌وار و تکراری نیست، حلزونی است. هر چه تضادها شدیدتر شده‌اند، تنگ‌تر و محدودتر شده است و نظام سرمایه‌داری را با بن‌بست‌های عبور ناپذیر روبرو ساخته است. اما این رشد نیروهای مولد، این تکامل نیروی بارآور کار اجتماعی که به گفته مارکس "وظیفه تاریخی و توجیه کننده سرمایه" بوده است و "درست از همین راه است که سرمایه به طور ناخودآگاه شرایط مادی شکل عالی‌تری از تولید را به وجود می‌آورد." (۷) این کاهش مداوم نرخ سود، در نتیجه رشد نیروهای مولد، و بحران‌های سرریز تولید، بالاخره به کجا می‌انجامد؟

مارکس پس از بررسی مفصل تمام جوانب قانون تنزل سود، نتیجه نهایی عملکرد این قانون را نیز به شرح زیر جمع‌بندی می‌کند:

"پس آشکار می‌گردد که قدرت تولیدی مادی هم اکنون موجود و ساخته و پرداخته، در شکل سرمایه استوار، و نیز قدرت علمی، جمعیت و غیره، خلاصه کلام، تمام مقتضیات ثروت، تمام شرایط حداکثر بازتولید ثروت یعنی تمام شرایط تکامل همه جانبه فرد اجتماعی و توسعه نیروهای تولیدی که فرآورده‌ی خود سرمایه، در جریان تکامل تاریخی آن هستند، به جای آن که موجب سرمایه‌ساز شدن سرمایه گردند، به الغای آن می‌انجامند.

در ورای نقطه‌ای معین، تکامل نیروهای مولد، مانعی می‌شود در برابر سرمایه و در نتیجه، رابطه‌ی سرمایه، به مانعی تبدیل می‌گردد بر سر راه تکامل نیروهای مولد. سرمایه یعنی [نظام] مزدبگیری از وقتی که به این نقطه رسید، وارد همان رابطه‌ای با توسعه ثروت اجتماعی و

نیروهای مولد می‌گردد که نظام صنفی، سرواژ و برده‌داری شدند، و به قید و بندی تبدیل می‌گردد که ضرورتاً باید به دور افکنده شود.

بدین سان، آخرین شکل بندگی که فعالیت انسانی به خود گرفته است، یعنی در یک سو، کار مزدبگیری و در سوی دیگر، سرمایه، پیوسته خود را به دور می‌اندازد و این پوست اندازی، خودش نتیجه شیوه تولید مبتنی بر سرمایه است. دقیقاً، این روند تولید سرمایه است که به شرایط مادی و معنوی نفی کار مزدبگیری و سرمایه می‌انجامد که خودشان نفی اشکال پیشین تولید اجتماعی غیر آزادند.

ناسازگاری رشد یابنده میان توسعه تولیدی جامعه و مناسبات تولیدی که تاکنون خصلت نمای آن بوده‌اند، در تضادها، بحران‌ها و تشنج‌های حاد بروز می‌کند. انهدام قهری سرمایه، نه به علت شرایط خارجی، بلکه به عنوان شرطی برای بقای خود، بارزترین شکلی است که در آن به سرمایه اندرز داده می‌شود، باید برود و جای خود را به مرتبه عالی‌تری از تولید اجتماعی بسپارد. (۸)

بن‌بستی که جهان سرمایه‌داری از مدت‌ها پیش با آن رو به رو شده است و بحران اقتصادی کنونی نیز نشانه بارز دیگری است از همین بن‌بست تاریخی، تأیید درخشانی است بر این نتیجه‌گیری مارکس.

تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم سطح رشد نیروهای مولد و تضاد آن با مناسبات سرمایه‌داری به نقطه‌ای رسید که با بروز یک بحران ژرف، تمام نظام سرمایه‌داری را با یک بن‌بست تام و تمام رو به رو ساخت. دیگر، انهدام معمولی و مرسوم نیروهای مولد به سیاق گذشته، برای گشودن راه بر حرکت سرمایه پاسخ‌گو نبود. نیروهای مولد در چنان ستیزی با مناسبات تولید سرمایه‌داری قرار گرفتند که رابطه سرمایه با توسعه ثروت اجتماعی و نیروهای مولد، همان شد که "نظام صنفی، سرواژ و برده‌داری" که مارکس به آن اشاره داشت. در عین حال توسعه بازار نیز با بن‌بست روبرو شده بود، چرا که بازارهای جهان هم اکنون تقسیم شده بود و بازار دیگری برای تصرف باقی نمانده بود. بورژوازی، جنگ را به عنوان راحل توأمان این هر دو مسئله در دستور کار قرار داد. این جنگ می‌بایستی از یک سو، نیروهای مولد را در مقیاسی گسترده منهدم سازد که امکان تحریک

جدیدی به سرمایه بدهد و از سویی دیگر برای آن گروه از کشورهایی که نیاز بیش‌تری به بازار داشتند، بازارهای جدیدی بگشاید. جنگ جهانی نخست، مهم‌ترین جنگ اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود. این جنگ، گرچه به انهدام و تخریب گسترده نیروهای مولد انجامید، اما بحران را حل نکرد. پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، همچنان درگیر این بحران ژرف ساختاری باقی ماندند. در جهت دیگر نیز، گرچه خود حرکت سرمایه از طریق تمرکز وسایل تولید در دست گروه اندکی سرمایه‌دار که دیگر هر گونه رابطه‌ای را با روند تولید از دست داده بودند و صرفاً از طریق بهره‌داری‌شان زندگی می‌کردند و در عین حال تبدیل وسایل تولید به وسایل جمعی تولید، شرایط عینی را برای کسب قدرت توسط طبقه کارگر، برپایی انقلاب اجتماعی سوسیالیستی و الغای کار مزدبگیری و سرمایه فراهم ساخته بود، اما به علی‌که در این نوشته جای بحث آن نیست، تحقق جهانی آن

ممکن نشد. تنها پرولتاریای روسیه بود که توانست به انقلاب روی آورد. در اصلی‌ترین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، تحولی انقلابی رخ نداد. بن بست و بحران ادامه یافت. آلمان، پس از جنگ همچنان درگیر بحران اقتصادی لاینحل باقی ماند، در آمریکا نیز سرانجام در ۱۹۲۹ بحران بزرگ‌تر از آلمان پدید آمد که تا ۱۹۳۳ ادامه یافت و ابعاد بین‌المللی وخیم‌تری به بحران جهانی داد. در تمام کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری جهان، نظیر فرانسه، انگلیس، ژاپن نیز بحران به اوج خود رسید. در آمریکا، سقوط بی‌سابقه بازار سهام، ورشکستگی هزاران بانک و موسسه تولیدی، همراه با رکودی عمیق در تولید و سقوط شدید قیمت‌ها بود. تا سال ۱۹۳۲، تولیدات صنعتی نسبت به سال ۱۹۲۹، ۵۴ درصد و مجموع تولید ناخالص داخلی ۲۹ درصد کاهش یافت. قیت‌ها تا ۳۰ درصد کاهش یافت. کارگران در ابعاد گسترده میلیونی بی‌کار شدند. تعداد بی‌کاران از ۱۵ میلیون یعنی یک چهارم کل نیروی کار نیز، تجاوز کرد. در آلمان نیز تولیدات صنعتی به نصف کاهش یافت. تعداد کارگران بی‌کار به ۶ میلیون رسید. در کشورهای سرمایه‌داری دیگر نیز به درجات مختلف وضع بر همین منوال بود. در نتیجه این بحران، ارزش کل تجارت جهانی نیز به نصف کاهش یافت. بورژوازی تنها راه مهار و کنترل طغیان نیروهای مولد را که دیگر با مناسبات سرمایه‌داری هیچ سازگاری نشان نمی‌دادند، در دولتی کردن وسایل تولید و به اصطلاح تنظیم دولتی اقتصاد یافت. در آمریکا، این سیاست، در سطح گسترده‌ای در دستور کار قرار گرفت. در آلمان و ایتالیا و ژاپن، دولتی کردن وسایل تولید، همراه با هارترین ارتجاع سیاسی، فاشیسم بود. گرچه ظاهراً به نظر می‌رسید، که بحران فروکش کرده است، اما در واقعیت ادامه داشت. تضادهای ژرف، لاینحل باقی مانده بودند. لذا بن‌بست و بحران شیوه تولید، سر از یک جنگ جهانی دیگر درآورد. جنگی که سرانجام با نابودی میلیون‌ها انسان، انهدام بسیار گسترده وسایل و تجهیزات تولیدی، به ویژه در اروپا و ژاپن، اکنون شرایطی را پدید آورده بود که سرمایه می‌توانست روند تولید را برای چند دهه، بدون دغدغه جدی از سرگیرد. "لذا با پایان گرفتن جنگ، حیطة وسیعی برای سرمایه‌گذاری‌های جدید و یک دوره رونق بالنسبه پایدار گشوده شده بود. دوره بازسازی اروپا نیازمند سرمایه‌گذاری‌های کلان و نیروی کار گسترده بود. سرمایه‌های اروپایی امکانات جدیدی برای سرمایه‌گذاری یافته بودند و سرمایه‌های مازاد آمریکایی زمینه‌های فوق‌العاده مساعدی برای صدور به بازارهای اروپا به دست آورده بودند.

تجدید سرمایه ثابت فرسوده و منهدم، نوسازی مجدد صنایع در ارتباط با پیشرفت‌های تکنولوژیک، پیدایش صنایع نوینی که سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی را می‌طلبید، کاهش هزینه‌های تولید در نتیجه به‌کارگیری تکنیک‌ها و مواد خام جدیدتر، افزایش بارآوری کار، پیدایش محصولات مصرفی جدید، رشد میلیتاریسم و مخارج هنگفت تسلیحات، رشد هزینه‌های بخش خدمات و افزایش قابل ملاحظه خریدهای این بخش از بخش صنایع، بسط عمقی بازار جهانی سرمایه از طریق تحولات اقتصادی در صفحه ۹

از صفحه ۸

که در کشورهای تحت سلطه صورت گرفت و زمینه‌های وسیعی برای صدور سرمایه و کالا فراهم ساخت، بین‌المللی شدن هر چه بیشتر تولید و سرمایه و ادغام ارگانیک همه کشورهای جهان سرمایه‌داری در بازار جهانی سرمایه، همگی در زمره عواملی بودند که به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری امکان دادند، به رغم رکودهای کوتاه مدت، تقریباً سه دهه رشد اقتصادی لاینقطع را با رونق نسبی و اشتغال بالنسبه کامل پشت سر بگذارند. طی دو دهه پنجاه و شصت، نرخ رشد سالیانه تولید صنعتی و تولید ناخالص داخلی برخی کشورهای سرمایه‌داری از ۱۰ درصد نیز تجاوز می‌کرد و به طور متوسط طی این دو دهه، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری حدود ۵ / ۵ درصد بود. نرخ بیکاری نیز در تمام این دوران در پایین‌ترین سطح خود قرار داشت و در ۱۹۷۳ اندکی پیش از بروز بحران‌های مرحله جدید، متوسط نرخ بیکاری در کشورهای عضو بازار مشترک ۲ / ۴ درصد بود." (۹)

اما بار دیگر ظرفیت شیوه تولید سرمایه‌داری، برای رشد و گسترش نیروهای تولیدی و رونق بالنسبه پایدار، با کاهش نرخ سود، سرریز تولید، مازاد انباشت سرمایه و سقوط نرخ‌های رشد، با بحران‌های وحیم ۷۵ - ۱۹۷۴ و ۸۳ - ۱۹۷۹ به پایان رسید. نرخ سود که در نقطه اوج آن در سال ۱۹۶۵ به ۱۴ درصد رسیده بود، اکنون به حدود ۴ درصد تنزل یافته بود. متوسط نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که در دهه ۶۰، کمی بیش از ۵ درصد بود، در دهه ۷۰ به ۳ / ۲ درصد کاهش یافت. "متوسط نرخ رشد سالیانه تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی در مهم‌ترین کشورهای سرمایه‌داری که در دهه ۱۹۶۰، ۶ درصد بود، در دهه ۷۰ به ۴ درصد و در دهه ۱۹۸۰ به حدود ۳ درصد کاهش یافت." (۱۰) "نرخ رشد بیکاری که تا سال ۱۹۷۴، در مجموع کشورهای اروپایی به طور متوسط به ۹ / ۲ درصد و در آمریکا به ۵ / ۵ درصد رسیده بود، در سال ۱۹۸۲ به ترتیب به ۲ / ۲ درصد و ۹ / ۷ درصد افزایش یافت و مجموع تعداد بیکاران در کشورهای امپریالیست به رقم ۲۴ میلیون رسید." (۱۱)

رشد بازآوری کار در سه دهه پس از جنگ جهانی دوم، که نرخ متوسط سالیانه آن در پیشرفته‌ترین کشورها بین ۴ تا ۵ / ۴ درصد بود، ساختار سرمایه را شدیداً تحت تأثیر قرار داد و سرمایه اجتماعی از ترکیب ارگانیک فوق‌العاده بالایی برخوردار گردید. به نحوی که اگر در اواخر قرن نوزدهم سهم سرمایه ثابت ۸۰ و سرمایه متغیر ۲۰ درصد بود، اکنون دیگر سهم سرمایه ثابت از ۹۰ درصد نیز تجاوز کرده بود. با این دو بحران، شیوه تولید سرمایه‌داری، دو باره، وارد یک دوران جدید از بحران ساختاری و رکود مزمین گردید، تا جایی که دیگر هرگز نتوانست به نرخ‌های رشد دوران ماقبل بحران ۱۹۷۴ بازگردد.

در واقع از این پس، حرکت سیکلی سرمایه بر روی یک موج دراز مدت رکود، انجام گرفته است و از همین روست که پیوسته مرحله به اصطلاح رونق در این سیکل کوتاه‌تر شده و کشورهای سرمایه‌داری جهان مدام با بحران دست به گریبان بوده‌اند. این دوره جدید که با بحران ۷۵ - ۱۹۷۴ آغاز

گردید: "نه فقط ناتوانی و ورشکستگی نظام سرمایه‌داری را در برابر بحران‌های ادواری که هر بار پایه‌های این نظام را به لرزه می‌اندازند، به نمایش گذاشت، بلکه ورشکستگی و ابطال سیاست‌های کینز و سوسیال دمکراسی و نقش دولت‌های بورژوازی را در هدایت اقتصاد و تنظیم اقتصادی و اجتماعی امور و در یک کلام سرمایه‌داری انحصاری - دولتی برای حل تضادهای جامعه‌ی بورژوازی آشکار ساخت. نشان داده شد که مالکیت دولتی بر وسایل تولید، اداره نیروهای مولد توسط دولت سرمایه‌داران و مداخله دولت برای تنظیم امور اقتصادی و اجتماعی هم راه حل قطعی تضادهای سرمایه‌داری نیست. بلکه به قول انگلس راه حل "نتها می‌تواند در این باشد که طبیعت اجتماعی نیروهای مولده مدرن در عمل تأیید شده و بنابراین شیوه تولید، شیوه مالکیت و شیوه مبادله با خصلت اجتماعی وسایل تولید هماهنگ شود. و این تنها به این وسیله می‌تواند انجام گیرد که جامعه، آشکارا و بدون گذشتن از هیچ بیراهه‌ای اداره نیروهای مولده‌ای را که خارج از کنترل آن قرار دارند، در دست بگیرد." (۱۲)

اما بورژوازی برای غلبه بر بحران، راه‌حلی را در دستور کار قرار داد که سرانجام آن همانند تمام راه‌حل‌های پیشین، چیزی جز تشدید بیشتر تضادهای بحران‌های عمیق‌تری که در همین لحظه با آن‌ها رو به رو هستیم، نبود. ریگانسیم و تاجریسم و تجدید ساختار نئولیبرال سرمایه‌داری در دستور کار قرار گرفت. خصوصی‌سازی گسترده، آزادسازی قیمت‌ها، کاهش مالیات سرمایه‌داران، برخورداری گسترده سرمایه‌داران از امکانات دولتی، تخفیف‌های کلان برای استفاده از منابع و خدمات دولتی، افزایش سرسام‌آور بودجه‌های نظامی، باز گذاشتن کامل دست سرمایه‌داری در استثمار کارگران، کاهش قابل ملاحظه بودجه مخارج اجتماعی، تعرض همه‌جانبه به تمام جوانب حقوق و دستاوردهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر، مقررات‌زدایی اقتصادی و مالی بین‌المللی، جهانی‌سازی انحصارات و صدور گسترده سرمایه، در شکل استقرایی و یا در شکل مولد آن برای جبران کاهش نرخ سود، از طریق استثمار وحشیانه نیروی کار ارزان در کشورهای عقب‌مانده‌تر جهان سرمایه‌داری، جهانی‌سازی بورس‌بازی، تجدید ساختار مدیریت مؤسسات به نحوی که بتوانند از طریق بورس‌بازی حجم و نرخ سود را افزایش دهند، نیروی کار را کاهش دهند و غیره، اجزای راه حل جدید برای غلبه بر بحران بودند. معجزه‌راهی که بتواند معضل لاینحل انباشت سرمایه را حل کند، اقتصاد را رونق دهد و از رکود مزمین برهاند، پیدا نشد. آنچه که رونق یافت حباب‌هایی بود که پی در پی در بحران‌های مالی و رکودهای مزمین‌تر دهه ۹۰ قرن گذشته و اوایل قرن جدید ترکیب. بیره‌های آسیا چنان که گویی بیره‌های کاغذ بودند، یک شبه از هم پاشیدند. ژاپن به‌رغم اقتصاد قدرتمندش، چنان زمین‌گیر شد که دیگر نتوانست قد علم کند. مکزیک در ۱۹۹۵، روسیه، اوکراین و برزیل در ۱۹۹۹، آمریکا در سال ۲۰۰۰، سپس آرژانتین و اغلب کشورهای آمریکای لاتین با بحران رو به رو شدند. هم اکنون نیز در پی ترکیب حباب مسکن در آمریکا، نه فقط این کشور، بلکه تقریباً تمام اصلی‌ترین کشورهای جهان سرمایه‌داری را به

کام بحرانی ژرف کشیده است. بحرانی که در آن تمام تضادهای شیوه تولید سرمایه‌داری، در مقیاسی جهانی منفجر شده‌اند. با این همه در دوره تسلط تجدید ساختار نئولیبرال که بحران کنونی یک‌سره فاتحه آن را هم خوانده است، در ظاهر، تناقضی به چشم می‌خورد. در برخی کشورها و در برخی دوره‌ها، نرخ سود افزایشی حتی گاه تا ۱۰ درصد را نشان می‌دهد. تبیین این مسئله در دوران موج بلند رکود ساختاری چیست؟ در واقعیت امر، هیچ تناقضی در این جا وجود ندارد. کاهش نرخ سود، هرگز به این معنا نیست که این کاهش در یک خط مستقیم، صاف و بی‌انحنای بدون زیگرآگ انجام بگیرد. اصولاً پیشرفت هیچ پدیده‌ای در یک خط مستقیم و بی‌انحنای به عقب صورت نمی‌گیرد. این خصوصیت یک حرکت دیالکتیکی است که پیوسته در عین حال گسسته باشد و پیشرفت با زیگرآگ به جلو یا عقب و گاه حتی جهش‌هایی به عقب همراه باشد. از این نکته که بگذریم، مارکس، در توضیح علل و عوامل تنزل نرخ سود، به عواملی هم اشاره می‌کند که می‌توانند به عنوان عوامل بازدارنده عمل کنند، مانند افزایش درجه استثمار، کاهش دستمزد به پایین‌تر از ارزش آن، ارزان شدن عناصر سرمایه ثابت، اضافه جمعیت نسبی، بازرگانی خارجی، افزایش سرمایه‌سهمی از زاویه انحصار و عوامل متعدد دیگری که می‌توان به این لیست افزود. از همین روست که از تنزل نرخ سود، به شکل گرایش به تنزل تدریجی آن سخن می‌گویید. بنابراین در دوره‌ای که تمام عواملی که پیش از این هم به عنوان راهکارهای مقابله با کاهش نرخ سود، یک جا به کار گرفته شده‌اند، بی‌رحمانه‌ترین یورش به سطح معیشت طبقه کارگر صورت گرفته، سرعت و شدت روند کار ابعادی بی‌سابقه به خود گرفت، نرخ استثمار حتی تا ۲۰۰ درصد افزایش یافت، نیروی کار ارزان و بی‌حق و حقوق در بخش عقب‌مانده‌تر جهان سرمایه‌داری توسط انحصارات چند ملیتی مورد وحشیانه‌ترین استثمار قرار گرفت، بهره‌های سرسام‌آوری که از صدور سرمایه به کشورهای عقب‌مانده‌تر جهان سرمایه‌داری عاید انحصارات بین‌المللی گردید، بورس‌بازی‌ها و وام‌های مصرفی که حتی توده مردم را مادام‌العمر بدهکار کرده است، اما زمان واگرد سرمایه را کوتاه نموده، قیمت‌های انحصاری که در تمام رشته‌ها حاکم است و تمام آن چه که پیش از این در تجدید ساختار نئولیبرال به آن اشاره شد، می‌توانند مقطعی و کوتاه مدت نه فقط مانع تنزل نرخ سود شده بلکه آن را افزایش داده باشند. با این همه اگر یک دوره زمانی طولانی‌تر، در نظر گرفته شود، نرخ سود قطعاً کاهش یافته است.

به عنوان نمونه، اگر گرایش نزولی نرخ سود را در چهار دوره پس از جنگ جهانی دوم، تا اواسط دهه ۸۰ مد نظر قرار دهیم، در فاصله ۶۶ - ۱۹۴۸، نرخ سود ۹ / ۸ درصد، ۷۳ - ۱۹۶۶، ۷ درصد، ۷۹ - ۱۹۷۳، ۵ / ۵ درصد و ۸۶ - ۱۹۷۹، ۹ / ۵ درصد بوده است. (۱۳) لذا به رغم این که نرخ سود در فاصله ۸۶ - ۱۹۷۹، نسبت به دوره قبل از آن، کمی افزایش نشان می‌دهد، اما در کل، در دوره پس از جنگ، تنزل نرخ سود آشکار است. اقتصاددان‌های چپ و مارکسیست، تحقیقات مفصل و دقیقی در مورد کاهش نرخ سود در نیمه دوم قرن بیستم انجام

داده‌اند. از جمله اقتصاد دان‌های فرانسوی دومنیل ولوی در مقاله تحقیقی خود " نرخ سود: کجا و چقدر کاهش یافت؟ آیا بهبود پیدا کرد" در مورد کاهش نرخ سود در ایالات متحده آمریکا در فاصله ۱۹۹۷-۱۹۴۴ نشان دادند که در سال ۱۹۸۲ نرخ سود در مقایسه با ارزش متوسط آن در دهه ۱۹۶۵-۱۹۵۵ بیش از ۵۰ درصد کاهش یافت. تا ۱۹۹۷، کمتر از نیمی از این کاهش ارزش، بهبود یافت. در کل، ارزش نرخ سود در ۱۹۹۷ هنوز تنها نیمی از ارزش آن در ۱۹۴۸ و بین ۶۰ و ۷۵ درصد متوسط ارزش دهه ۶۵ - ۱۹۵۶ بود. تحقیقات فرد مسلی اقتصاددان آمریکایی نیز نشان می‌دهد که افزایش نرخ سود در دو دهه ۸۰ و ۹۰، تنها ۴۰ درصد کاهش قبلی‌اش را جبران کرده است. بورژوازی به ویژه از طریق تشدید استثمار کارگران، کاهش دستمزدها به پائین‌تر از ارزش آن، حذف بخش وسیعی از حقوق و دست‌آوردهای اجتماعی و رفاهی طبقه کارگر، فقر و گرسنگی صدها میلیون انسان در سراسر جهان، البته توانست این کاهش شدید نرخ سود را تعدیل کند، اما روند نزول نرخ سود به جای خود باقی‌ست.

بنابراین نرخ سود، در سراسر دوران نیمه دوم قرن بیستم نیز تنزل کرده است و اساساً تمام بحران‌های کنونی بر سر همین مسئله و سرمایه‌های مازادی که راهی برای سرمایه‌ساز شدن پیدا نمی‌کنند، شکل گرفته‌اند. اکنون نیز با شکست قطعی نئولیبرالیسم و فرارسیدن یک بحران دوره‌ای جدید، دو باره روند معکوس، آغاز شده است.

همانگونه که پیش از این اشاره کردیم، معضل کنونی جهان سرمایه‌داری که آن را به نحو روز افزونی در بحران‌های عمیق‌تر فرو برده است، مسئله کاهش نرخ سود است و معضل انباشت سرمایه.

انباشت فوق‌العاده بالای سرمایه که لاجرم با ترکیب ارگانیک فوق‌العاده عالی سرمایه همراه است، از همان هنگام بروز بحران ۱۹۷۴ به طور مداوم، محدوده‌هایی را که سرمایه می‌تواند در درون آن حرکت کند چنان تنگ کرده است، که بخش بزرگی از سرمایه‌های راكد و مازاد، که امکان تبدیل شدنشان به سرمایه‌الحاقی و به جریان افتادن در تولید را ندارند، در حجم بسیار کلانی، به فعالیت‌های بورس‌بازی روی آورده‌اند. اساساً خود سرمایه مولد نیز در نتیجه به اصطلاح تجدید ساختار کارخانه‌ها و مدیریت نئولیبرال به سمت بورس بازی کشیده شده که در آنجا می‌تواند سودهای بهتری کسب کند. همچنین به علت انحصاری شدن تقریباً تمام رشته‌های صنعت و خدمات و حجم کلان سرمایه‌ها در این بخش‌ها، سرمایه‌های کوچک‌تر نیز به سمت بورس بازی و فعالیت‌های غیر مولد کشانده شده‌اند. بنا براین حجم سرمایه مالی به مقیاسی بسیار کلان رشد کرده است. تخمین زده می‌شود که هم اکنون حجم سرمایه مجازی که در بورس بازی درگیر است، رقمی متجاوز از ۱۵۰ تریلیون دلار باشد. بر طبق گزارش بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی، تنها، حجم روزانه معاملات ارزهای بین‌المللی، در ۲۰۰۷ سال با ۷۱ درصد رشد به ۳/۲ تریلیون دلار افزایش یافت. این رقم در ۱۹۸۹، ۷۵۰ میلیارد دلار بود که در سال ۲۰۰۴ به رقم ۱/۹ تریلیون دلار

افزایش یافته بود. متوسط روزانه معاملات مشتقات (خرید ریسک) نیز که در سال ۲۰۰۴ با افزایشی ۱۱۲ درصدی در مقایسه با سال ۲۰۰۱ به ۱/۲ تریلیون دلار افزایش یافته بود، در آوریل ۲۰۰۷ به ۴/۲ تریلیون افزایش یافت. معاملات کلانی که همه روزه در بازار بورس‌بازی سرمایه مجازی انجام می‌گیرد، خرید و فروش سهام، اوراق قرضه، ارز و شکل‌های جدیدتر آن نظیر مشتقات، به خوبی بیانگر بحران و بن‌بست شیوه تولید سرمایه‌داری اند. در این معاملات تلاش گروه‌های کثیری از انگل‌های اجتماعی دیده می‌شود که هر یک در پی به دست آوردن سهم بیشتری از ارزش‌های تولید شده در جای دیگر و ربودن آن از دست یکدیگر هستند.

اکنون، در واقعیت امر، تا جایی که به اقتصادهای کلان و پیشرفته سرمایه‌داری در مهم‌ترین پایگاه‌های آن‌ها مربوط می‌شود، چیزی به نام سرمایه‌دار که خود نقشی در تولید داشته باشد، وجود ندارد. این سرمایه‌داران از سال‌ها پیش فقط مالکینی هستند که با در اختیار داشتن سهام مجموعه‌های کلانی از سهام بزرگترین موسسات صنعتی و خدماتی، بانک‌ها و بیمه‌ها، از جمله سهام مؤسسان و ویژه، معاملات در بازار اوراق بهادار بر سر خرید و فروش سهام، اوراق قرضه، ارز، مشتقات، مستغلات، و بهره‌وام، زندگی می‌کنند و رانت‌خوارند. "بهره‌دهی سرشار اوراق بهادار، یکی از معاملات عمده سرمایه مالی است" که موقعیت این رانت‌خواران را به عنوان آریستوکراسی مالی تحکیم می‌کند. اینان که اکنون صرفاً مالک پول-سرمایه اند و سرمایه مجازی، دیگر هیچ وظیفه اجتماعی ندارند، موسساتی هم که در تملک آنهاست، توسط لشکری از مدیران درجات مختلف، متخصصین و کارشناسان فنی، مالی و اقتصادی و کارمندان در سطوح و وظائف مختلف، اداره می‌شود. اینان به تمام معنا، بارزترین تجلی انگل صفتی، زوال و فساد جامعه سرمایه‌داری هستند. این رانت‌خواران به قول لنین کسانی هستند "که از طریق سفته‌بازی زندگی می‌کنند و به کلی از شرکت در هر گونه بنگاهی برکنارند و حرفه آنان تن آسانی است" لنین می‌افزاید: "خصوصیت سرمایه‌داری به طور کلی عبارت از جدائی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، جدائی سرمایه پولی از سرمایه صنعتی یا تولیدی، جدائی پولی زندگی می‌کند از کارفرما و کلیه کسانی که مستقیماً در اداره سرمایه شرکت دارند. امپریالیسم یا سیادت سرمایه مالی عبارت است از آن مرحله عالی سرمایه‌داری که در آن، این جدائی دامنه عظیمی به خود می‌گیرد. تفوق سرمایه مالی بر کلیه اشکال دیگر معنایش موقعیت تسلط آمیز تنزیل بگیران و الیگارش‌ی مالی و نیز به معنای آن است که عده قلیلی از کشورهای دارای قدرت عالی از سایر کشورها متمایز می‌شوند." (۱۴)

در این جا فقط اشاره کوتاهی به این مسئله نیز کافی است که در سال ۲۰۰۲، در حالی که کشورهای فقیرتر جهان سرمایه‌داری، ۲/۵ تریلیون بدهی وام داشتند، در همان سال حدود ۳۸۰ میلیارد دلار بهره به آریستوکراسی نزول خوار جهان پرداختند.

با توجه به آنچه که تا کنون پیرامون تضادها و بحران‌های شیوه تولید سرمایه‌داری، مسئله انباشت مازاد، کاهش نرخ سود، سرمایه مالی،

گندیدگی و فساد طبقه حاکم و زائد، مسئله بحران به ویژه از اوایل قرن گذشته گفته شد، بحران مزمین و ساختاری که از ربع آخر این قرن پدید آمده است، شکست راه حل موسوم به تجدید ساختار نئولیبرال که در پی خود یک رشته بحران‌های عمیق‌تر پدید آورده است و با توجه به ابعاد بحران اقتصادی کنونی که نتیجه تضادهای عمیق و انباشته شیوه تولید سرمایه‌داری است، می‌توان دریافت که چرا بحران کنونی نمی‌تواند به سادگی و به روش‌های معمول گذشته حل گردد. چنین به نظر می‌رسد که بشریت بار دیگر در اوایل قرن بیستم قرار گرفته است، با دو راه‌حل، یا انقلاب اجتماعی، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و استقرار سوسیالیسم، یا بربریت تام و تمام سرمایه‌داری از طریق جنگ، ویرانی، گرسنگی، بیکاری، فقر، نابودی میلیون‌ها انسان و تباهی و انهدام گسترده نیروهای مولد.

گرچه هم اکنون تازه، نخستین مراحل بحران جهانی با سقوط پی در پی بازار سهام، ورشستگی تعدادی از بزرگترین موسسات مالی جهان و نزول مطلق نرخ‌های رشد آغاز شده و صندوق بین‌المللی پول با تمام خوش‌بینی‌هایش، فرا رسیدن اصل قضیه را در سال ۲۰۰۹ اعلام کرده است، اما تا همین لحظه نیز، خود بورژوازی زودتر از همه وخامت بحران را دریافته است، تا جایی که باروسو رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا، در اجلاس سران دولت‌های سرمایه‌داری، صحبت از غرق شدن همه با هم، یا نجات دسته جمعی می‌کند.

معهدا این بدان معنا نیست که همین فردا تمام اتفاقات رخ دهد. بحران نیمه اول قرن بیستم، چهار دهه، انواع تلاطمات انقلابی و ضدانقلابی را به همراه داشت، تا سر انجام با جنگ جهانی دوم فروکش کرد.

عجالتاً آنچه که رخ خواهد داد، تشدید بیشتر رکود، بسته شدن بسیاری از موسسات، ورشکستگی‌های پی در پی، توقف یا کاهش تولید در بسیاری از کارخانه‌ها در کشورهای مختلف جهان، اخراج میلیون‌ها کارگر، گسترش فقر، بیکاری و گرسنگی و بالاخره تشدید تضادهای طبقاتی‌ست. پوشیده نیست که بورژوازی از هم اکنون در پی چاره جویی و راه حل برای خود، در مراحل مختلفی‌ست که این بحران از سر خواهد گذراند. اما مسئله این است که طبقه کارگر چه خواهد کرد؟ ناگفته روشن است که هرآنچه تضادهای نظام سرمایه‌داری حدت داشته باشند و بحران‌های آن عمیق، سرمایه‌داری خود به خود سرنگون نخواهد شد. اگر واقعا آنگونه که شواهد عینی نشان می‌دهند، این بحران، نقطه اوج بحرانهائی باشد که نمونه آن در نیمه اول قرن بیستم رخ داد، آیا این بار طبقه کارگر قادر خواهد بود که به شیوه انقلابی بحران را حل کند و بشریت را از شر تمام فجایع نظام سرمایه‌داری و خطرات وحشتناکی که ادامه بحران، بشریت را تهدید می‌کند، نجات دهد؟ گرچه طبقه کارگر جهانی در لحظه کنونی هنوز نه از جهت تشکل و نه آگاهی در موقعیتی قرار ندارد که آماده سرنگونی بورژوازی باشد، اما روند تحول اوضاع، تشدید تضادها و بسط و توسعه مبارزه طبقاتی بی‌تردید، به سرعت آموزش می‌دهد، آگاه می‌کند و متشکل می‌سازد. از این جهت رادیکال شدن روز افزون جنبش طبقاتی کارگران، یکی

از نتایج فوری این بحران خواهد بود. طبیعتاً در این روند رادیکال شدن جنبش کارگری و توسعه مبارزه طبقاتی، طبقه کارگر با تشکل‌هایی رادیکال پیش خواهد آمد. یکی از موانع کنونی بر سر راه مبارزات کارگران و محدود ساختن مبارزه آنها به دایره مناسبات سرمایه‌داری، اتحادیه‌های کارگری ست که رهبری در آنها در دست بوروکراسی کارگری است. قطعا در روند رشد مبارزه طبقاتی، این تشکل‌ها به نحوی نوسازی می‌گردند و رهبران بوروکرات و فاسد آنها تصفیه خواهند شد. تشکل‌های دوران اعتلاء جنبش، نظیر کمیته‌های کارخانه و شوراهای پدیدار می‌گردند. اما مهم‌ترین مسئله در این میان نیاز کارگران به یک حزب طبقاتی است. در واقعیت امر، امروزه لاقول در اغلب کشورهای جهان، احزاب طبقاتی کارگری وجود ندارند. بدون وجود یک چنین حزبی که با داشتن برنامه‌ای سوسیالیستی، تاکتیک‌های منسجم، و استراتژی روشن، بتواند جنبش طبقاتی پرولتاریا را رهبری کند، طبقه کارگر نمی‌تواند به یک انقلاب اجتماعی پیروزمند دست یابد، ولو این که در جریان پیکار طبقاتی، کارگران حتا بتوانند تا آنجا پیش روند که بورژوازی را از اریکه قدرت به زیر کشند.

بورژوازی اما در برابر این بحران چه خواهد کرد؟ این واقعیتی است روشن که بورژوازی از هم اکنون تلاش وسیعی را برای مهار بحران به نفع خود آغاز کرده است. اما این هم واقعیتی ست که میدان مانور وسیعی ندارد. چرا که به سادگی نمی‌تواند حتا تضادهایی را که به بحران کنونی انجامیده‌اند لاقول تخفیف دهد. آنچه که به فوریت انجام خواهد داد و از هم اکنون نیز آن را آغاز نموده است، اقدامات بسیار سطحی از جمله توسل به ابزارهای پولی و مالی و نظارت و کنترل بیشتری بر امور اقتصادی ست. اما از آنجایی که این اقدامات با عمیق‌تر شدن رکود کارآئی نخواهد داشت، در نهایت اقدام دولت‌های سرمایه‌داری، برای تنظیم دولتی اقتصاد از طریق مؤسسات دولتی شده که غالباً نیز ورشکسته هستند، خواهد بود. اما این راهکار، در گذشته نیز نشان داده است که تنها در شرایط خاصی نظیر دوران پس از جنگ جهانی دوم، تا مقطعی می‌تواند کارآئی داشته باشد، ولی به هر حال نمی‌تواند تضادها را آن هم در مرحله کنونی آن حل کند و بحران را تخفیف دهد. اگر جز این می‌بود، انحصاراتی که گاه قدرت شان در حد دولت‌هاست، تاکنون نتوانسته بودند، بر تضادها غلبه کنند. در نهایت این می‌ماند که به چه شکلی می‌خواهد نیروهای مولد را در سطحی بسیار گسترده منهدم کند و طغیان آن‌ها را از این طریق فرو نشاند. این شکل را البته شرایط معین زمان وقوع آن تعیین خواهد کرد. در گذشته راه جنگ، کشتار، ویرانی همه جانبه و فاشیسم را برگزید. اکنون باید دید که توازن قوای طبقات چه خواهد گفت. اما راه حل بورژوازی هر شکلی که به خود بگیرد، نتیجه برای توده‌های کارگر و زحمتکش چیزی جز فاجعه نخواهد بود.

بحران کنونی، در مناسبات میان دولت‌ها، به ویژه قدرت‌های بزرگ نیز تغییراتی ایجاد خواهد کرد. فوری‌ترین تغییر تا همین لحظه نیز تضعیف موقعیتی ست که تا کنون امپریالیسم آمریکا در جهان سرمایه‌داری به عنوان قدرتی هژمونیک داشته است.

بدیهی‌ای ست که قدرت هر کشور و دولت سرمایه‌داری، مقدم بر هر چیز وابسته به قدرت اقتصادی آن کشور است. این توان و قدرت اقتصادی ست که تعیین‌کننده قدرت سیاسی و نظامی می‌باشد. بنابراین به ویژه مناسبات قدرت‌های امپریالیست را تنها بر این مبنا می‌توان ارزیابی کرد و آن قدرتی نقش هژمونیک در میان آنها خواهد داشت که برترین قدرت اقتصادی باشد.

امپریالیسم آمریکا از ربع آخر قرن بیستم از این جهت دوران پس رفت و زوال خود را طی کرده است. معهدا تا فروپاشی شوروی و بلوک شرق، هنوز هم در محدوده‌ای به دلایل اقتصادی، اما بیشتر به دلایل سیاسی و نظامی در موقعیتی بود که بتواند نقش هژمونیک خود را حفظ کند. در حقیقت تا آغاز دهه ۹۰ قرن گذشته این توازن از نظر اقتصادی به زیان آمریکا و به نفع اروپا تغییر کرده بود. کافی است که اشاره کنیم: در حالی که سهم آمریکا در تولید صنعتی جهان سرمایه‌داری در ۱۹۵۳، ۴۵ درصد بود، تا سال ۱۹۹۰ به ۳۳ درصد کاهش یافت، اما سهم بازار مشترک اروپا به ۴۳ درصد رسید. در ۱۹۶۰ تولید ناخالص داخلی آمریکا دو برابر کشورهای عضو بازار مشترک و ژاپن بود، در ۱۹۹۰ بازار مشترک اروپا به ۴۳ درصد رسید. در ۱۹۶۰ تولید ناخالص داخلی آمریکا دو برابر کشورهای عضو بازار مشترک اروپا به ۱۸ درصد بود، این رقم تا ۱۹۹۰ به ۱۳ درصد کاهش یافت و حجم صادرات بازار مشترک ۳ تا ۴ برابر آمریکا شد. در ۱۹۷۱ نیمی از مجموع سرمایه‌گذاری‌های مستقیم قدرت‌های امپریالیست جهان در خارج به آمریکا تعلق داشت، تا ۱۹۹۰ به ۴۰ درصد کاهش یافت، اما سهم سهم بازار مشترک از ۴۰ درصد تجاوز کرد.

در ۱۹۸۴ آمریکا صاحب ۷۲ درصد کل ذخائر طلای جهان بود، این رقم تا ۱۹۹۰ به ۲۵ درصد کاهش یافت.

از آن پس این نقش آمریکا در اقتصاد جهانی مدام پس رفت داشت و متزلزل تر گردید، تا جایی که امروز با بدهکاری ۲۰ تریلیون دلاری داخلی و خارجی، تراز بازرگانی منفی ۶ و ۷ درصدی، کسری بودجه ۵/۱ تریلیونی، ناپدید شدن پس اندازهای ملی و تودهای مردم که درآمد شان به سطح دهه ۷۰ قرن گذشته سقوط کرده و بدهکاری‌شان بابت وام‌های رهنی و کارت‌های اعتباری به ۱۳ تریلیون دلار رسیده است و از هم گسیختگی اقتصادی در جریان بحران کنونی روبه رو هستیم. در این میان، دو رویداد، ضربه قطعی را به نقش و موقعیت جهانی آمریکا وارد آورد.

گر چه آمریکا از دهه ۹۰ نقش رهبری سیاسی خود را در میان قدرت‌های امپریالیست، عملاً از دست داد، اما حمله نظامی به عراق و آشکار شدن ضعف و ناتوانی سیاسی و نظامی آمریکا، تکلیف این قضیه را یکسره کرد. ضربه دوم را بحران اقتصادی وارد آورد. آمریکا به رغم تمام ضعف اقتصادی اش توانسته بود، تا پیش از بحران اخیر، همچنان از نظر اقتصادی نقش محوری خود را در سطح جهان سرمایه‌داری حفظ کند. علت آنهم در این بود که آمریکا با تکیه بر امتیازاتی که در دوران پس از جنگ جهانی دوم به دست آورده بود و از جمله امتیاز دلار به عنوان پشتوانه ارزی جهان و وسیله اصلی مبادله بین‌المللی، سلطه بر مؤسسات مالی

بین‌المللی، نظیر صندوق بین‌المللی پول، در ردیف بعد بانک جهانی، محوریت خود را در بازار جهانی حفظ کند. بحران اقتصادی کنونی آمریکا این نقش را نیز عملاً از وی گرفت. هم اکنون نه فقط قدرت‌های جهانی که متحد آمریکا در دوران جنگ سرد بودند، دیگر هژمونی آن را عرصه سیاسی و نظامی نمی‌پذیرند، بلکه در تلاش‌اند ابزارهایی را که در عرصه پولی و مالی تضمین‌کننده حفظ محوریت آمریکا در اقتصاد جهانی بود، از وی باز پس بگیرند. این روند، اکنون اجتناب‌ناپذیر شده است که امپریالیسم آمریکا، لاقول رسماً به سطح دیگر قدرت‌های امپریالیست جهان تنزل کند. اگر بتوان قیاس کرد، امپریالیسم آمریکا اکنون در همان جایگاهی قرار گرفته است که امپریالیسم انگلیس در قرن بیستم قرار گرفت. بدیهی ست که در چنین شرایطی، تضادهای درونی قدرت‌های امپریالیست تشدید خواهد شد. این که امپریالیسم آمریکا چگونه رسماً موقعیت تنزل یافته خود را بپذیرد، خود هنوز محل مجادله است. اما مسئله مهمتر از آن که می‌تواند به درگیری‌های مداوم حاد بین‌جامد، نبود نیروی هژمونیک در درون قدرت‌های امپریالیست جهان است. هیچ‌یک از قدرت‌های موجود به لحاظ اقتصادی و از نظر سیاسی و نظامی در موقعیتی نیستند که بتوانند جایگاه آمریکا را به عنوان قدرتی با نقش برتر بگیرند. اتحادیه اروپا که بیش از همه ادعا دارد و از نظر اقتصادی نیز برتر از همه است، اولاً- چیزی جز یک نیروی فروت نیست که از نظر اقتصادی هم به زور خود را بر سر پا نگهداشته است. ثانیاً- خود مجموعه‌ای پر تضاد است و نمی‌تواند اراده واحدی برای اجرای این نقش داشته باشد. بقیه نیز لاقول تا این لحظه در موقعیتی نیستند که چنین ادعایی داشته باشند. مسئله هم در همین جاست که اگر یک نیروی هژمونیک در میان قدرت‌های امپریالیست نباشد، هر لحظه کارشان به درگیری می‌کشد. این واقعیتی است که از این پس مدام رخ خواهد داد. دیر یا زود هریک از این قدرت‌ها با ادعای‌های هژمونی طلبانه درمقابل یکدیگر قرار خواهند گرفت.

بنابر این روشن است که بحران کنونی از هر نظر عواقب اجتماعی و سیاسی در پی خواهد داشت و دوره‌ای جدید را از تلاطمات سیاسی انقلابی و ضد انقلابی، پیش‌رونده و واپس‌گرایانه خواهد گشود.

(پایان)

- ۱- گروندریسه، جلد ۲۹، کلیات آثار مارکس - انگلس
- ۲- تئوری‌های ارزش اضافی، جلد ۳۲، کلیات آثار مارکس - انگلس
- ۳- سرمایه، جلد سوم، مارکس، ترجمه اسکندری
- ۴- تئوری‌های ارزش اضافی، جلد ۳۲، کلیات آثار مارکس - انگلس
- ۵- سرمایه، جلد سوم، مارکس
- ۶- سرمایه، جلد سوم، مارکس
- ۷- سرمایه، جلد سوم، مارکس
- ۸- گروندریسه، جلد ۲۹، کلیات آثار مارکس - انگلس
- ۹- بولتن مباحثات، خلاف جریان، از انتشارات سازمان فداییان (اقلیت)
- ۱۰- بولتن مباحثات، خلاف جریان، از انتشارات سازمان فداییان (اقلیت)
- ۱۱- بولتن مباحثات، خلاف جریان، از انتشارات سازمان فداییان (اقلیت)
- ۱۲- انتی‌دورینگ، انگلس.
- ۱۳- بولتن مباحثات، خلاف جریان، از انتشارات سازمان فداییان (اقلیت)
- ۱۴- امپریالیسم بمبائیه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره‌های فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaiian (Minority)
No 537 November 2008

جهان سرمایه و ثروت به لرزه درآمده است (۳)

مارکس، در بررسی و تحلیل شیوه تولید سرمایه‌داری نشان داد که روند تولید سرمایه‌داری در ذات خود عبارت است از تولید ارزش اضافی و هدف مستقیم تولید سرمایه‌داری کسب این اضافه ارزش است و انباشت سرمایه. سرمایه برای رسیدن به این هدف، با تمام قوا تلاش می‌کند، مقدار هر چه بیش‌تری از کار اضافی را، خواه با طولانی‌تر کردن روزانه کار یا کاهش زمان کار لازم، تصاحب کند، تا ارزش اضافی و سود بیش‌تری به دست آورد. تا وقتی که اوضاع عادی ست و بازار پر رونق، سرمایه‌داران، بی توجه به نیاز واقعی بازار، چنان که گویی حدی بر جذب کالاها و سامان‌یابی آنها نیست، تا جایی که سطح رشد نیروهای مولد اجازه می‌دهد، تولید را بسط می‌دهند. اما در واقعیت، حدی وجود دارد که ناشی از وجود خود سرمایه است. نیاز واقعی بازار را آن مصرفی تعیین می‌کند که مناسبات توزیعی برخاسته از شیوه تولید سرمایه‌داری به آن شکل داده است. لذا گرچه سرمایه برای رسیدن به هدف، می‌تواند تولید را توده‌وار بسط دهد و بالنتیجه مقدار هر چه بیش‌تری کار اضافی در کالاها تبلور پیدا کند، اما این بدان معنا نیست که سرمایه افزون شده در جریان تولید که به شکل کالا - سرمایه درآمده است، در بازار به فروش رود، به سامان رسد و صرفه ۷

پیش از این اشاره شد که بحران کنونی جهان سرمایه‌داری، نتیجه ناگزیر انباشت تضادهای حل نشده‌ایست که سرمایه در جریان حرکت و توسعه خود، پیوسته آن‌ها را مترکم ساخته و تشدید کرده است. این تضادها از آن جایی که نتوانسته و نمی‌توانند، راه‌حلی قطعی در شیوه تولید سرمایه‌داری پیدا کنند، ادواراً با انفجاراتی مهیب‌تر، خود را در بحران‌های عمیق‌تر نشان داده‌اند.

مارکس، این بحران‌ها را بارزترین تجلی طغیان نیروهای مولد، علیه مناسبات تولید و نشانه روشنی از ورشکستگی نظام سرمایه‌داری، بن‌بست و زوال تاریخی آن می‌داند. این نتیجه‌گیری منتج از قانونمندی‌های حرکت و تکامل خود سرمایه، تضادها و تناقضاتیست که سرمایه در دامان خود، می‌پروراند، مدام رشد و توسعه می‌دهد و خود را نفی می‌کند. حال ببینیم چرا بحران‌ها محل تمرکز و تلاقی تمام این تضادها و تناقضات شیوه تولیداند.

مارکس، در جریان کالبد شکافی شیوه تولید سرمایه‌داری، از وجود قانونی در این شیوه تولید سخن می‌گوید که آن را "مهم‌ترین قانون اقتصاد سیاسی نوین، اساسی‌ترین قانون برای درک پیچیده‌ترین مناسبات و مهم‌ترین قانون از دیدگاهی تاریخی" (۱) می‌نامد. قانون تنزل نرخ سود. چرا این قانون چنین اهمیتی کسب می‌کند؟



برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می‌شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می‌باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می‌توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه‌های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیام‌گیر صدای دمکراسی شورایی:
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی